



ترم هفت نظام قدیم

عرفان کیهانی حلقه

جلسه ۱

این جزوه منطبق با محتوای پیاده‌سازی شده «فایل تصویری ترم هفت، جلسه اول، نسخه اول» تهیه و با بیان محاوره‌ای ارائه گردیده است به‌زودی ویرایش جدیدی از این جزوه منتشر خواهد شد که شامل نکات تکمیلی موجود در سایر نسخه‌های منتشر شده این ترم خواهد بود. بنابراین، هر ترم صرفاً یک جزوه خواهد داشت که تمامی مطالب ارائه‌شده در هر ترم را در بر می‌گیرد.

اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه

برای دسترسی به منابع مکتب عرفان کیهانی حلقه و آکادمی طاهری
اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه را نصب نمایید.



Erfan Keyhani Halgheh

وبسایت‌های آکادمی طاهری

برای گذراندن دوره های آموزشی مکتب عرفان کیهان حلقه، در آکادمی طاهری ثبت نام کنید.

آکادمی طاهری نظام جدید

- | | |
|---|----------------------------|
|  taheriacademy.com | ❖ ویژه دانشجویان بین الملل |
|  erfanhalghehacademy.com | ❖ ویژه دانشجویان داخل کشور |

آکادمی طاهری نظام قدیم

- | | |
|--|----------------------------|
|  taheriacademy.com | ❖ ویژه دانشجویان بین الملل |
|  elementary.erfanhalghehacademy.com | ❖ ویژه دانشجویان داخل کشور |

- | | |
|---|--------------------------------|
|  mataheri.com | ❖ وبسایت مرکزی (محمدعلی طاهری) |
|  MohammadAliTaheriOfficial | ❖ یوتیوب محمدعلی طاهری |

چنان مستم، چنان مستم من امروز
چنان چیزی که در خاطر نیاید
به جان، به آسمان عشق رفتم
گرفتم گوش عقل و گفتم ای عقل
بشوی ای عقل دست خویش از من
که از چنبر برون جستم من امروز
چنان هستم چنان هستم من امروز
به صورت گر در این بستم من امروز
برون رو کز تو وارستم من امروز
که با مجنون پیوستم من امروز

به‌نام خدای رحمان و رحیم

با سلام و عرض ادب خدمت خانم‌ها و آقایان،

تعریف تمرکز و مشکلات ناشی از آن:

توضیح دادیم که ما به اون‌صورت وارد مقوله‌ای به نام «تمرکز» نمی‌شیم. مگر اینکه به‌صورت لحظه‌ای و گذرا خود به‌خود پیش بیاد و ما خیلی گذرا روی یک مسئله‌ای معطوف بشیم؛ البته اگر بشه اسم این رو تمرکز گذاشت. ولی ما به‌طور مشخص، کار معینی بر اساس تمرکز نداشتیم؛ در حالی‌که در همه مکاتب این موضوع رو دارند و شاید مکتبی نباشه که به‌نوعی روی تمرکز کار نکرده باشه یا کار نداشته باشه. علت این قضیه که ما روی تمرکز کار مشخص و ارتباط مشخصی نداشتیم؛ این هست که تمرکز برای ما یعنی زندانی شدن در یک کلمه، در یک حرف، روی یک سوژه یا روی یک موضوع. مثل تمرکز روی شمع، تمرکز روی یک واژه، روی یک مانترا و... این یعنی زندانی شدن. این در کوتاه مدت خوبه؛ اما برای کسی خوبه که ذهن پریشانی داره و ذهنش در ده جا پخشه و از این طریق می‌خواد جمعش کنه یک‌جا. اما به شرحی که با هم بررسی می‌کنیم؛ این برای یک مسیر طولانی مدت خوب نیست.

فرضا شاید منظور اونها از تمرکز روی یک موسیقی بحث حضور باشه؛ ولی ما از یک‌جای دیگه به اون حضور می‌رسیم.

مشکلات ناشی از تمرکز در مسیر طولانی مدت: اما بحث قفل شدن و کلید شدن روی یک مانترا، روی یک ذکر، روی یک عبارت یا روی یک موضوع، در طولانی مدت برای ما دو تا اشکال ایجاد می‌کنه:

۱- یکی اینکه ایجاد قفل می‌کنه و اون دیگه خودش میشه «ملکه ذهن» و دیگه خودش شروع می‌کنه به چرخش و گردش. بعضی‌ها میگن مانترامون برامون ملکه شده و اون خودش شروع می‌کنه به چرخش و گردش و دیگه از دست فرد خارج میشه؛ این اشکال بزرگی داره. اگر چیزی از دست ما خارج بشه؛ اشکال داره. ولو اینکه چیز خوبی هم باشه و مثلاً مانترای خوبی هم باشه، ولی وقتی از دست ما خارج شد؛ حالا دیگه ما باید بدویم و اون رو کنترل کنیم! یعنی یک مشکلی به مشکلاتمون اضافه میشه و کار از دست ما خارج شده.

۲- اما مشکل دیگه و مسئله دیگه‌ای که ما باهاش رو در رو هستیم؛ اینه که ما رو در یک سطح و سطوحی قفل می‌کنه. یعنی در یک‌جایی ما رو در رابطه با تعریفی که از کارهای خودمون پیدا می‌کنیم؛ در سطحی پایین نگه می‌داره. در ادامه این تعریف رو خواهیم داشت و بعد مطابقت می‌دیم و متوجه می‌شیم که این ما رو پایین نگه می‌داره. کاری که ما می‌خوایم دنبال کنیم؛ در واقع انعکاس در سطح عالم هستی‌ست.

لزوم گسترده شدن و تعریف اینتریونیورسال - روند تاریخی سیر کمال فکری از ناسیونال و اینترناسیونال تا اینتریونیورسال (Interuniversal):

- **لزوم گسترده شدن:** چرا ما باید گسترده بشیم؟ به این علت که:

فهم او درخور هر هوش نیست حلقه او سخره هر گوش نیست

بحث عظمت هستی در اذهان افراد معمولی جا نمی‌گیره. مثلاً وقتی راجع به حکمت و عدالت و جهان‌ها صحبت می‌کنیم، متوجه می‌شیم که این کشش و این گستردگی وجود نداره و برای اینکه ما قادر بشیم یک‌سری مباحث رو در سطح هستی و در سطح کلان جا بدیم و با یک‌سری مباحث منطبق بشیم؛ یک راه داریم. ما باید رشد کنیم و به گستردگی برسیم؛ نه اینکه بخوایم اونور رو بکشیم تو خودمون و اون عظمت رو بیاریم اینجا. ما هستیم که باید به اون عظمت نزدیک بشیم و گسترده بشیم. پس اینها دو تا تِز کاملاً مختلفه. یعنی یک‌جا ما می‌خوایم اون عظمت کوچک بشه و بیاد اینجا در حد فهم من بشه و یک‌جا من می‌خوام برم گسترده بشم و بتونم در سطح عالم هستی انعکاس پیدا کنم. ما هستیم که باید در سطح عالم هستی انعکاس پیدا کنیم.

بنابراین چیزی که ما دنبالش هستیم؛ انعکاس در سطح عالم هستی‌ست. معادل انگلیسی که برای این موضوع انتخاب کردیم؛ «اینتریونیورسال»^۱ هست. من این واژه رو در واقع از اینجا گرفتم که یک‌موقعی در مورد «ناسیونال» صحبت می‌شد.

- ناسیونال: یعنی اینکه شخص می‌خواد در حد یک ملیت مانور بیاد و انعکاس در سطح قوم و نژاد و ملت داشته باشه.

در یک‌جا دیدگاه اینترناسیونال هست که:

- اینترناسیونال: انعکاس در سطح زمین هست. یعنی فرد می‌خواد جهان وطنی داشته باشه و میگه جهان، وطن منه و من باید در سطح همه انسان‌ها انعکاس پیدا کنم. این می‌شد اینترناسیونال.

ما اینتریونیورسال رو مطرح کردیم که یعنی:

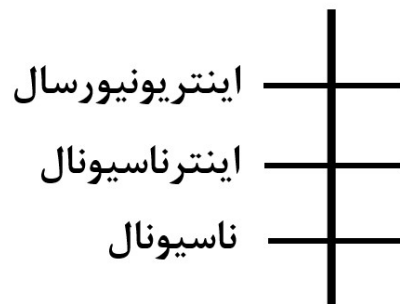
- اینتریونیورسال: انعکاس در سطح عالم هستی. یعنی مسئله دیگه از بحث زمین فراتر میره و به اینجا می‌رسه که یک نفر می‌خواد در سطح هستی فکر کنه.

یک‌موقع هست که انسان می‌خواد در سطح زمین فکر کنه، یک موقع می‌خواد در سطح یک قوم و نژاد و ملت فکر کنه؛ مثل قوم بنی اسرائیل، مثل اقوامی که در اونها شاهد ماجراهای نژادپرستی و اینجور چیزها بودیم و هستیم. پس ببینید که یک‌دفعه چه گستردگی پیش میاد که ما می‌خوایم در سطح عالم هستی تفکر کنیم. بنابراین در بحث تفکر در سطح عالم هستی، کسی که می‌خواد در سطح عالم هستی تفکر کنه؛ دیگه نمی‌تونه درگیر نژادپرستی و مسائل کوچک و قومی باشه و حتی دیگه خودش هم این وسط گم میشه. یعنی یکی از مظاهر عمده کسی می‌خواد در سطح هستی فکر کنه؛ اینه که دیگه خودش اصلاً این وسط گم میشه. پس چند تا مفهوم عرفانی و بزرگ رو در همین اینتریونیورسال که ابداع کردیم؛ عنوان کنیم.

خود ایده اینتریونیورسال که ما ابداع کردیم؛ آگاهی. یعنی نمی‌گیم که این ایده خود ما بوده؛ ایده این قضیه یک آگاهی. انسان اومده ناسیونال رو تجربه کرده، بعد اینترناسیونال رو به تجربه کشیده و الان می‌خواد اینتریونیورسال رو تجربه کنه. این روند

۱- این ویدیو مربوط به دهه هشتاد خورشیدی است و بعدها معادل فارسی واژه اینتریونیورسال (Interuniversal)، تحت عنوان «هستی وطنی» تعریف شد.

تاریخی سیر کمال فکری انسانه؛ یعنی از فکر بسته به فکر بازتر. مسلماً اگر کسی در سطح بحث نژادپرستی و قوم‌پرستی، خیلی فکرش بسته‌تره تا کسی که در سطوح گسترده‌تر فکر می‌کنه.



روند تاریخی سیر کمال فکری

اینجاست که یک‌دفعه بعضی از شعرها برامون معنی میشه. مثلاً من خودمم نمی‌دونستم، وقتی این موضوع رو متوجه شدم؛ یک‌دفعه معنی این رو فهمیدم که یک‌جایی عارف میگه:

نباشد مذهب و ملت، نباشد هیچ سامانم
مسلمانان چه حال است این؟ ز کار خویش حیرانم
نه راه شرع می‌پویم، نه کافر، نه مسلمانم
شراب عشق را خوردم، شدم کافر به بتخانه

«نباشد مذهب و ملت، نباشد هیچ سامانم»؛ چرا میگه نباشد مذهب و ملت؟ متوجه می‌شید که یک‌دفعه تونسته خودش رو از قالب ناسیونالیستی به یک قالب گسترده‌تری بالا بکشه و بحث از بحث قومی و اینها به سطح هستی رسیده. «نه کافر، نه مسلمانم»، یعنی یک‌دفعه به یک سطح کلی و کلان رسیده و زمانی که به سطح کلان برسه؛ همه چیز رو یک نقطه می‌بینه. اما برای کسی که درگیر قضایای جزئی هست؛ اون جزئیات براش خیلی اهمیت پیدا می‌کنه. در حالی که وقتی کسی از یک‌جایی نگاه می‌کنه که همه چیز رو یک نقطه می‌بینه؛ خیلی از جزئیات این وسط قابل اغماض میشه و دیگه به حساب نمیاد. مثلاً شما یک خرده‌فروش رو در نظر بگیرید که کوچکترین جزئیات کار چقدر براش اهمیت داره. حالا یک عمده‌فروش رو در نظر بگیرید. یک عمده‌فروش، ممکنه اگر کارتن، کارتن هم حیف و میل بشه؛ اصلاً نبینه. ولی یک جزء فروش اگر یک

دونه سوزنش اینور و اونور بشه؛ دنیاش زیر و رو میشه. لذا جزءفروشی مکروهه. یعنی بعضی موقع‌ها می‌بیند که یک کسی یک جعبه گذاشته جلوش و چهار تا چیز کوچک گذاشته روش و داره اون رو می‌فروشه؛ این دنیاش رو محدود می‌کنه. ممکنه مجبور باشه که برای امرار معاش یک جعبه بگذاره و چهار تا چیز کوچک روش بچینه و بفروشه و با فروش اون، امورش بگذرونه؛ اما دنیاش رو محدود می‌کنه.

حضور: چاره‌ای نداره استاد.

استاد: من هم عرض کردم خدمتتون، چاره‌ای نداره؛ اما دنیاش رو محدود می‌کنه. از این نظره که جزءفروشی مکروهه.

توضیحات حلقه گستردگی:

پس در این رابطه، موضوع اینجاست که ما طبق حلقه‌ای که می‌خوایم ازش استفاده کنیم؛ وارد یک فازی بشیم که این فاز می‌خواد ما رو به کل و تفکر در سطح کل نزدیک کنه و در واقع می‌خواد در ما ایجاد گستردگی کنه. به هر حال در ارتباطش هم متوجه می‌شیم که چنین اتفاقی می‌افته و ما یک‌دفعه می‌بینیم که گسترده شدیم و مغزمون که الان اینقدره؛ تا بی‌نهایت ادامه و تداوم پیدا کرده و حدش رو از دست داده. این ماجرای کلی‌ست که در این ارتباطی که شروع می‌کنیم، دنبالش هستیم و به دنبال این قضیه در واقع ما هستیم که به استقبال عظمت رفتیم؛ نه اینکه بخوایم عظمت رو بکشیم بیاریم در حد خودمون کوچکش کنیم و بعد بخوایم ببینیم که اون رو می‌فهمیم یا نمی‌فهمیم. یعنی در واقع ما به استقبال عظمت می‌ریم؛ نمی‌خوایم که عظمت اندازه ما بشه تا ما بتونیم بفهمیمش. پس در واقع حرکت از اینور به اونوره و ما در واقع می‌خوایم این ماجرا رو دنبال کنیم. لذا چیز خاصی هم نیست که ما روی اون تمرکز داشته باشیم و الان متوجه می‌شیم به این علت بود که تمرکز هم برای ما چیز جالبی نبود. نه اینکه اصلاً کاربرد نداشته باشه؛ ولی برای ما یک محور اساسی به حساب نمی‌اومد. سوال خاصی در این رابطه هست؟

سوال حضور: در مورد تمرکز، چوپرا اون سکوت رو توصیه می‌کنه، می‌خوام ببینم این مطلب که شما الان فرمودید؛ با اینکه چوپرا میگه چه فرقی می‌کنه؟

استاد: ما صحبتی از سکوت نکردیم. ما داریم می‌ریم در یک ارتباطی که خود ارتباط، بحث گستردگی رو داره. حتی اگر ما اصلاً تعریف هم نکنیم، وقتی داخل این ارتباط می‌شیم؛ ما رو به گستردگی می‌بره. مثلاً شما دیدید در ارتباط قونیه یک‌جور روی ما کار شد و در هر ارتباط از یک منظره روی ما کار شد و این ارتباط هم خودش ما رو به یک گستردگی می‌بره؛ اصلاً ما اسمش رو از روی خودش گذاشتیم. اصلاً بحث سکوت نیست، در مورد سکوت در دوره سه گفتیم خاموش، خاموش شد؛ رفتیم داخل اون ارتباط و تموم شد. اگر بخوایم سکوت رو تجربه کنیم؛ از اون ارتباط می‌ریم. اما اصلاً صحبت ما روی سکوت صرف نیست. مثلاً در «ذِن» صحبت از آرامشه. در ذِن بودیسم، می‌گن می‌خوایم بریم به یک‌جایی برسیم؛ می‌گیم کجا؟ می‌گن آرامش، نیروانا. می‌پرسیم که بعدش چی میشه؟ می‌گن نمی‌دونیم! حالا بریم اونجا برسیم تا ببینیم چی میشه. در حالی که آرامش برای ما وسیله بود. اگر خاطرتون باشه؛ در دوره سه با هم صحبت کردیم و گفتیم که آرامش برای ما وسیله بود.

آرامش (نیروانا)



یک‌جای دیگه هم می‌گن که بریم به سکوت برسیم؛ این هم دوباره عین همون قضیه‌ست. به سکوت برسیم که چی بشه؟

حضار: ذهنمون دغدغه نداشته باشه.

استاد: دغدغه نداشته باشه! شما فکر کنید که انسان‌ها اصلاً هیچ دغدغه‌ای نداشتند؛ بعدش؟

حضار: به معنویت می‌رسند دیگه.

استاد: نمی‌دونیم! یعنی من اگر بگم بریم به سکوت برسیم؛ آیا شما معنویت رو از اون استنباط می‌کنید؟

حضار: نه!

سکوت



استاد: ممکنه سکوت باشه؛ ولی معنویت نباشه. البته چون الان ما با هم اطلاعاتی در مورد این بحث داریم؛ می‌گیم وقتی اون می‌گه سکوت، حتما می‌خواد به معنویت برسه. ولی اگر در تعریف نباشه، شاید من اون رو معنویت استنباط کردم؛ اما ممکنه ایشون یک چیز دیگه استنباط کنه و یک نفر دیگه هم یک چیز دیگه استنباط کنه. اما برای ما سکوت چی بود؟

حضار: وسیله.

استاد: وسیله چی بود؟ وسیله اینکه ذهنمون استراحت کنه. برای ما استراحت ذهن بود؛ ما هیچ تقدسی بهش ندادیم. هیچ توقفی روش نکردیم. گفتیم که اگر ما این وسیله رو اینجا داشته باشیم؛ مدیر، مدیریتش رو بهتر انجام میده. یعنی برای رفع خستگی ذهن بود؛ ما در این حد دیدیمش.

سکوت (رفع خستگی ذهن)



در حالی‌که برای یک عده‌ای، مثلاً در تبت و در جاهایی یک تقدسی داره. ولی ما اصلاً راجع به تقدسی صحبتی کردیم؟ نه! اما حرفی رو که ما می‌زنیم؛ من خودم جایی نشنیدم. نمی‌دونم شما راجع به گستردگی چیزی شنیدید یا نه؟

حضار: نه!

استاد: چون در اونجاها، برای مسئله‌ای مثل این، میرن داخل و متمرکز می‌شنند؛ ما میایم بیرون و گسترده می‌شیم. این رو من فکر نمی‌کنم که جایی شنیده باشید؛ من خودم هم نشنیدم و تا حالا هم کسی گزارشی نداده.

به هر حال، این ما نیستیم که مشخص می‌کنیم که یک ارتباطی روی ما چکار می‌کند؛ البته اسمش رو ما می‌گذاریم. مثلاً شما وقتی می‌رید تو ارتباط قونیه فوراً می‌بینید که حالتش فرق می‌کند. ما از روی شباهتش اسمش رو قونیه گذاشتیم؛ شاید اصلاً قونیه هم نباشه. یعنی در واقع ما دیدیم که در اونجا هم یک کاری انجام می‌دند که حرکتش اینطوری؛ ما به خاطر شباهتش اسمش رو گذاشتیم قونیه.

در این ارتباط هم ما وقتی بریم داخلش، به این مطلب برمی‌خوریم که این ارتباط برای ما گستردگی میاره. یعنی احساس می‌کنیم که تا بی‌نهایت گسترده شدیم. بعد می‌گیم اسمش رو چی بگذاریم؟ بعد یک‌دفعه می‌گیم که اسمش رو بگذاریم ارتباط گستردگی، چون هم با تئوریش می‌خونه و هم با تزش می‌خونه و هم از همه نظر همخوانی داره. پس علت این نام‌گذاری، این مسئله‌ست.

- ذهن بی‌ذهنی، عامل کمک به شاهدتر شدن ما و مقدمه‌ای برای شکار آگاهی در ارتباط

گسترده‌گی: حالا فرض کنیم ما اومدیم ذهنمون هم گسترده شد و رفتیم. اگر پایه و اصولی نداشته باشیم؛ تو این گستردگی می‌خوایم چکار کنیم؟

در بحث ذهن بی‌ذهنی، دیدیم که ذهن بی‌ذهنی داره از ما یک شاهد می‌سازه. یعنی در واقع ذهن بی‌ذهنی شما رو شاهدتر کرد. یعنی درجه شاهد بودن، داره همینطور میاد بالاتر. حالا شاهد شدید، یعنی قبل از ذهن بی‌ذهنی می‌گفتید: «بریم خدا رو پیدا کنیم!»، اما الان دیگه کسی نمیگه بریم خدا رو پیدا کنیم؛ چون می‌دونه این اشکال داره و خدا جایی نیست که بریم پیدا کنیم. اگر بگیم: «بریم پیدا کنیم!»، یعنی او اینجا نیست؛ این کُفره. خدای درون، کفر بود! خدای بیرون، کفر بود! ای خدای آسمان‌ها، کفر بود! البته یک کسی هم مثل اون چوپانه که می‌گفت: «تو کجایی تا شوم من چاکرت»، «ای خدای آسمان‌ها»، «ای خدای کهکشان‌ها» و اینها رو میگه عیب نداره.

هیچ ترتیب و آدابی مجوی هر چه می‌خواد دل تنگت بگوی

اشکالی نداره؛ بگذار اون همینجوری بگه. اما وقتی قرار شد کارِ کارشناسی انجام بشه؛ کارِ کارشناسی دیگه فرق می‌کند با کار عامه پسند و کاری که عوام انجام می‌دند. آدم عامی آزاده که دست‌هاش رو رو به آسمون بلند کنه و دعا کنه یا بیاره پایین و خلاصه هر کاری می‌کنه؛ آزاده. ولی ما دیگه آزاد نیستیم. ممکنه ما هم دستمون رو به آسمان بلند کنیم؛

اما این دست بالا بردن ما فرق می‌کند. ممکنه یک کسی ظاهرش رو ببینه و اینطور به‌نظرش بیاد که ما هم مثل او دستمون رو به آسمان بلند کردیم، ولی کار ما با کاری که اون انجام میده؛ فرق می‌کند. ما در این رابطه داریم ارتباط می‌گیریم و چیزی جاری‌ست و یک کارهایی داره صورت می‌گیره. اما اون ظاهر کار ما رو می‌بینه؛ ولی از پشتش غافله. بنابراین ذهن بی ذهنی تمام اون معیارها رو بهم ریخت و در واقع یک کاری کرده که یک‌جوری شده که ما هم بلدیم و هم بلد نیستیم، هم می‌دونیم و هم نمی‌دونیم؛ این یعنی:

- وادی سرگردانی

- وادی حیرانی

ما قبلا خیلی به خودمون مطمئن بودیم و فکر می‌کردیم که کارمون و فکرمون خیلی درسته. اما الان می‌بینیم که نمی‌تونیم لب باز کنیم و اصلا نمی‌تونیم یک کلمه بگیم:

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم که همی نادانم

این مقدمه بزرگیه. چون وقتی فکر می‌کنیم که بلدیم؛ اون بلد بودن و اون علم، خودش حجاب.

تو خود حجاب خویشتنی حافظ، از میان برخیز
خوش آن کسی که در این پرده بی‌حجاب رود

حالا می‌خوای وارد این پرده بشی، وقتی وارد می‌شی؛ تمام این ماجراها میره کنار. یعنی ما هم می‌دونیم خدا چیه و هم نمی‌دونیم چیه، هم علم داریم و هم نداریم، هم اینجوریه و هم نیست؛ تموم شد! حالا وقتی در این گستردگی قرار می‌گیریم، ذهن ما هم که دیگه شاهدتر شده، بهتر می‌تونه از موقعیت استفاده کنه و در اون گستردگی دوباره نمیره حرف‌های سابق رو طرح کنه و مسائل سابق رو بیان کنه؛ بلکه استفاده صحیح و درست رو از موقعیت به عمل میاره. پس می‌بینیم که اینها مقدمه همدیگه هستند و در واقع دارند مرتبا شرایط رو فراهم می‌کنند. مثلا کنترل ذهن به یک‌صورت بود و یک مسئله‌ای بود که با اون بتونیم قابلیت ایجاد سکوت رو داشته باشیم. به هر حال بعدش هم دیگه هر کسی هر چقدر کار کنه و از اون حلقه استفاده کنه؛ بالاخره

همونقدر هم مستفیض میشه. لذا اینطوری میشه که ما اسلحه‌مون آماده‌ست؛ لوازم شکار رو آماده کردیم و حالا می‌خوایم بریم دشت.

ما تا حالا تو خونه بودیم و فقط مدام اسلحه‌مون رو پاک می‌کردیم و می‌رفتیم جلوی آینه و ژست هم می‌گرفتیم و کفشمون رو می‌پوشیدیم، چاقومون رو امتحان می‌کردیم و یک مانوری هم می‌اومدیم. اما حالا توی دشت هستیم و اون سکوت و این ذهن و این تجهیزات، برای آینه که حالا بریم توی دشت. بریم در این گسترده‌گی قرار بگیریم و ببینم چی می‌تونیم شکار کنیم و چی به دست بیاریم؟ آیا شکارچی‌های خوبی هستیم؟ وقتی می‌ریم شکار، یکی از اصولش آینه که شکارچی باید صبور باشه؛ صبور همون شاهده. مثلاً می‌بینیم که ساعت‌ها در یک‌جایی کمین کرده و منتظر شکارشه یا یک تله گذاشته و ساعت‌ها منتظر شکاره. اینطور نیست که تا بره اونجا شکار رو بزنه و بلند شه بیاد بیرون. باید کمین بگذاره و کلی دام‌گستری کنه یا اینکه خودش رو استتار کنه و یک‌جایی قایم بشه و کلی صبر کنه تا یک لحظه مناسبی، شکاری به دست بیاره.

اینجا هم همینطوری و شاهد بودن لازمه. یعنی او شکارچی هم اونجا شاهد میشه و منتظر می‌مونه. اگر هم استتار کرده باشه و مدام بخواد از جاش بلند شه و اعتراض کنه که شکار نیومد، قبل از اینکه شکار رو به دست بیاره؛ خودش اونجا شکار شده و رفته پی کارش. بنابراین در واقع یک شکارچی حرفه‌ای بدون حرص و جوش خوردن منتظر میشه و فهمیده که شکار یعنی انتظار کشیدن. اینها معادلند؛ شکار یعنی منتظر شدن، یعنی صبر، یعنی همفازی با زمان. مثلاً یک کسی که میره ماهیگیری، ماهیگیری یعنی همفازی با زمان. اون قلابش رو انداخته و نشسته؛ آیا می‌تونه اعتراض کنه که ماهی نیومد؟ اگر دو بار اعتراض کنه؛ دیگه اصلاً نمی‌تونه چوب رو نگه داره. در واقع یک ماهیگیر راهی نداره. یک ماهیگیر حرفه‌ای به‌محض اینکه قلاب رو انداخت؛ دیگه تمومه و دیگه با زمان همفاز شده و گرنه زودتر از گرفتن ماهی خودش داغون میشه. اگر دو تا دونه ماهی هم گرفته باشه؛ ولی خودش درب و داغون شده و اعصابش خورد شده. با خودش میگه می‌ریم بازار ماهی فروش‌ها ده کیلو ماهی می‌خریم؛ چرا بیخود خودمون رو اینجا علاف کردیم؟

اما در واقع اینها درس‌هایی‌ست که کار با طبیعت به ما میدهد. یک ماهیگیر یا یک شکارچی در صورتی‌که بخواد کارش موفقیت آمیز باشه؛ باید شاهد بشه و همفاز با زمان باشه.

بنابراین شکار چه چیزی لازم داره؟ دیگه فرق نمی‌کنه شکار چه چیزی باشه، الان ما می‌خوایم آگاهی شکار کنیم؛ چه شرایطی لازمه؟

حضار: صبر.

استاد: می‌بینیم که این وسط رفتیم و مسائلی پیش اومده؛ حالا شاهدیم. اگر ما بگیم چرا آگاهی نیومد و مدام اعتراض کنیم که مثلاً من یک ماهه ارتباط دارم یا یک هفته‌ست ارتباط دارم؛ پس چرا نیومد و چی شد! ما هم می‌شیم مثل همون ماهیگیره که مدام داره پاش رو می‌کوبه زمین و قلابش رو هم تگون میدره و اون یک‌دونه ماهی هم که داشت می‌اومد سمت قلابش، دیگه نمیاد. یا اون شکارچی که کمین کرده برای شکار، اگر بخواد مرتب شکایت کنه، اون صدا و حرکتی که ایجاد می‌کنه، باعث میشه که اون یک‌دونه شکاری هم که ممکن بود اون دور و بر پرسه بزنه رو هم فراری میدره.

گزارش: استاد در این هفته کل جهان هستی رو که بهم نشون دادند؛ در حد یک سلول بود. چیزی که به من گفتند این بود که حالا فکر کن تو خودت چقدر کوچکی در مقابل این عظمتی که داری می‌بینی!

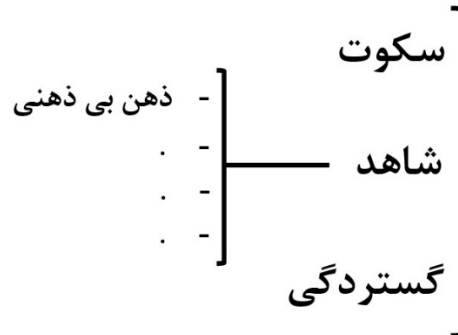
استاد: بله. دیگه ببیند اصلاً چی میشه و ما چقدر محو می‌شیم؛ یعنی این درک، چقدر ما رو محو می‌کنه. چون الان وقتی از این نقطه نگاه می‌کنیم، این «من» بزرگه؛ ولی به اون درک برسیم؛ می‌بینیم که اصلاً خود کل جهان هستی هم تازه به حساب نمیاد.

حضار: یعنی یک سلولی بود از یک جهانی.

استاد: حالا همین سلول، خیلی ساده تحت تاثیر شعوری قرار می‌گیره؛ همین هستی که می‌بینید. چون شعوره و شعور کمیت نداره؛ چه این سلولی که اینجاست و چه کل هستی، تحت تاثیر شعوری قرار می‌گیره. حالا این رو هم در ادامه درس‌ها با هم بهش می‌رسیم. چون شما اشاره کردید به همون یک سلول، این یک سلول رو خاطرتون باشه تا با هم راجع بهش صحبت کنیم.

مواردی که در این برهه به کارمون میاد شامل:

- بحث سکوت
- بحث شاهد: شامل موارد مختلف مثل ذهن بی ذهنی و خیلی کارهای دیگه‌ای که دنبال کردیم.
- ارتباط گسترده‌گی



این سه تا اینجا به کارمون میاد. البته تو این ماجرا همفازی کیهانی و همه اینها هم در این ماجرا هست. وقتی میگم شاهد، یعنی خیلی موارد رو شامل میشه و تمام اینها کار شده که اینجا بتونه یک چیزی رو نشون بده.

حضور: نتیجه از این چیه؟ تمرکز؟

استاد: تمرکز که گسترده نمی‌شه. تمرکز گسترده نداریم! یا تمرکز، یا گسترده‌ست؛ این دوتا با هم نمی‌شه. تمرکز گسترده یک‌جوری از نظر لغوی هم جور در نمیاد. به هر حال مسئله‌ای نیست؛ اول بریم داخل ارتباط.

خود راه بگویدت که چون باید رفت

وقتی رفتیم داخلش؛ دیگه خودمون به تعریف‌ها می‌رسیم. وقتی سیب رو گاز بزنیم؛ دیگه لازم نیست مدام بخوایم راجع به مزه سیب تو سر و کله هم بزنیم. همون که سیب رو یک گاز بزنیم؛ دیگه تمومه.

تفویض حلقه گسترده‌گی

شروع می‌کنیم ارتباط رو برقرار می‌کنیم.

خیلی ممنون، متشکر. دوستانی که متوجه شدند؛ دستشون رو بلند کنند. بله، ممنون. در بحث گستردگی، یک موقع هست که می‌بینیم مغزمون گسترده‌ست. یک‌بار ما صرفاً احساس می‌کنیم که بدنمون گسترده شد، البته همین بدنه؛ ولی احساس می‌کنیم این تا نهایت گسترده شد. یک‌بار همه وجودمون گستره میشه؛ فرق نمی‌کنه. چند نفر این حالت رو داشتند و گسترده شدند؟

گزارش: همه جا بودن.

استاد: همه جا بودن، همونه دیگه؛ گستردگی دیگه. حالا ممکنه با تعبیر مختلفی بیاد؛ یعنی منظور از این حد گسترده‌تر شدن هست. این گستردگی رو شاید هر کی تعریف کنه؛ یک تعریفی ارائه بده.

درک ارزش ذره و وحدت جزء و کل، یکی از ادراکات ارتباط گستردگی:

یکی از ادراکاتی که پیش میاد؛ ارزش ذره‌ست. کل، کلی‌ست که هر ذره در اون ارزش کل رو داره. یعنی تازه به ارزش ذره پی می‌بریم و بعد در یک‌جایی متوجه می‌شیم که ذره مساوی است با کل.

ذره = کل

میکروکازمیک = ماکروکازمیک

دنیای علم هم به این موضوع پی برده؛ منتها از زاویه خودش. میکروکازمیک مساوی هست با ماکروکازمیک. ذره مساوی است با کل.

از یک‌جایی می‌بینیم که دیگه کل و جزء نداره، از نظر ما جزء و کل وجود داره؛ ولی اگر از یک منظر دیگه نگاه کنی؛ دیگه جزء و کل مفهوم نداره و مثل همون درون و بیرونه. حالا به این بحث هم می‌رسیم و می‌بینیم که در یک‌جایی دیگه اصلاً جزء و ذره و کل و اینها مفهوم نداره و با همدیگه مساوی می‌شند. در این مسیر، دید ما به اینجا می‌رسه که چه ذره و چه کل، چه به ذره نگاه کنیم و چه به کل نگاه کنیم. در این مورد هم باید عادت ذهنیمون رو باید بزنیم کنار. ما الان ذهنمون عادت کرده که می‌گیم یک ذره‌ست دیگه! کل، کله دیگه؛ این ذهنیت ماست. بعد یک‌جایی می‌بینیم که این ذره همون کله؛ یعنی معادل کله.

پس اینکه گفتیم این نام‌گذاری به این علت انجام شده؛ بحث سلیقه نیست. بحث اینه که روندی که ما بخواهیم حرکت کنیم، اصلاً این رو به دنبالش داره. یعنی غیر از این هم نمی‌تونیم حرکت کرده باشیم. بنابراین اون هدایتی که شده، گفته این کار رو کن، الان برید روی اون مطلب، الان بیاید روی این مطلب. ولی وقتی ما می‌خوایم اون‌ها رو برای هم تعریف کنیم؛ مجبوریم یک اسمی روی این ارتباط‌ها بگذاریم تا یک‌جوری با هم بگیم که می‌خوایم چکار کنیم. پس در واقع خود ارتباطه که معرف خودش. پس معلوم شد که ما می‌خوایم چکار کنیم و چرا باید این کار رو انجام بدیم. ما نباید بخواهیم اون عظمت کوچک بشه بیاد اینجا، بلکه ما باید گسترده بشیم. یعنی روند درستش هم همینطوره، پولیتیکش (Politic، دیپلماسی) هم همینطوره. تا مادامی که ما نشستیم و می‌گیم شما کوچک بشید و بیایید؛ ارتقایی نیست. ولی در واقع این یک پولتیکه که به‌جای اینکه به اون بگیم بیاد؛ می‌گیم ما می‌خواهیم بیاییم و ببینیم. مسلماً وقتی بخوان به ما نشون بدند باید ما رو گسترده کنند، ذهنمون و وجودمون رو گسترده‌تر کنند تا ما موفق به ادراک بشیم. از این میونه هم یک‌چیزی برای ما ایجاد شده که در واقع همون گستردگی و اینهاست.

حضور: در ویدیو موجود نیست.

استاد: به‌طور کلی فرض کنید که یک جزء اینجا هست که یک کل داره. شما دوباره برای این کل هم یک کل دیگه قائل بشید و همینطور این روند رو دوباره و چندباره تکرار کنید. بنابراین ما نمی‌دونیم! ما یک کل رو در نظر می‌گیریم و دیگه نمی‌گیم که بعد از اون کل به کجا می‌خوایم بریم؛ نمی‌تونیم تعریفش کنیم. یک کلی‌ست که همه این کل‌هایی که شما فرمودید؛ در اون قرار می‌گیرند.

سوال: در عین حالی که کل وجود داره؛ وجود هم نداره؟

استاد: در عین حالی که وجود داره؛ وجود هم نداره. یعنی الان ما می‌گیم «جزء و کل» ولی در نهایت می‌بینیم که اصلاً نمی‌تونیم بگیم جزء و کل، به وحدت می‌رسیم. یعنی انتهای قضیه به وحدت جزء و کل می‌رسیم.

- وحدت جزء و کل و تعریف علمی فرادرمانی: یکی از تعریف‌های فرادرمانی، وحدت شعور جزء و کل هست. وحدت یا پیوند شعوری بین اجزا و کل. هر گاه بین شعور اجزاء و شعور کل ارتباط برقرار بشه، یک اتفاقاتی می‌افته؛ مثلاً در درمان. این تعریف فرادرمانی

از بعد علمیه. در واقع یک‌جایی ما وحدت جزء و کل رو خواهیم داشت و در عین حال، در یک‌جایی هم جزء و کل از بین میره. البته اینکه می‌گیم از بین میره، دقیقا نمی‌تونیم بگیم؛ چی میشه. اگر بگیم از بین میره؛ شما می‌گید: من که جزئم؛ ولی اینجا هستم! در واقع مثل همون درون و بیرونه. الان درون و بیرون برای ما چه حکمی پیدا کرد؟ یکی شد. چه بگیم درون، چه بگیم بیرون، چه بریم درون، چه بریم بیرون، یکیه. لذا یک مرحله مشکل دیگه در پیش داریم که یک خرده ذهنمون بالاخره باهاش مشکل داره و بحث جزء و کله؛ بحث وحدت جزء و کل هست. یکی از ادراکاتی که در آینده پیش میاد و در واقع از حالا شروع شده این مسئله و بهش نزدیک می‌شیم؛ بحث جزء و کله. یعنی ادراک این مسئله که جزء و کل یکیه. چه بگیم یک سلول، چه بگیم همه هستی. همینه که خدمتون عرض کردم که دنیای علم یک‌جوری حسش می‌کنه و می‌گه میکروکازمیک مساوی‌ست با ماکروکازمیک. منتها دنیای علم از این زاویه می‌بینه که عظمت یک اتم معادل عظمت کل هستی‌ست. دنیای علم هم این موضوع رو از این زاویه متوجه شده.

- درک وحدت جزء و کل، کمک به درک وجه الله: ما می‌خوایم از یک نقطه‌نظر دیگه‌ای غیر از این مسئله بهش نزدیک بشیم. از این نقطه‌نظر که واقعا هیچ فرقی بین جزء و کل نیست. حالا اگر که این نتیجه را بگیریم؛ یعنی به یک نتیجه مهمی رسیدیم و بحث وجه الله جا می‌افته. در بحث وجه الله که گفتیم هر ذره‌ای وجه الله‌ست؛ اون وقت این مفاهیم هم باز میشه و متوجه می‌شیم که چرا می‌گه به هر جایی و به هر ذره نگاه کنی؛ وجه الله‌ست. ولی این مسئله، به ظاهر یک بحث مشکلیه؛ مگر اینکه به درکش نایل بشیم.

- برابری جزء و کل در آسترونومی و پاسخ به یکی از معماهای دنیای علم: دقیقا در آسترونومی، در مسئله هوافضا هم، متوجه یک مسئله‌ای شدند که می‌گن بیگ بنگ هست؛ ولی اصلا نمی‌تونند مرکزش رو نشون بدن. به این علت که هر ذره‌ای در محاصره گذشته قرار داره، یعنی هر جایی بریم و هر ذره رو در نظر بگیریم، می‌بینیم که در محاصره گذشته‌ست. اگر به عقب برگردیم؛ می‌بینیم که گذشته‌ست. مثلا ما که اینجا روی زمین هستیم، از هر طرف که به آسمان نگاه می‌کنیم؛ می‌بینیم که در محاصره گذشته هستیم و برمی‌گردیم به ده میلیارد سال پیش و پانزده میلیارد سال پیش و انتها هم نداره. می‌دونیم که بیگ بنگ هست، اما مرکزش رو هیچ‌وقت نمی‌شه تعیین کرد، به دلیل

اینکه هر جایی بریم؛ هر ذره‌ای در محاصره گذشته قرار گرفته. یعنی در واقع هر ذره‌ای می‌تونه مرکز بیگ بنگ باشه که اتفاق افتاده. در واقع این یکی از معماهای دنیای علم هست، ولی ما می‌دونیم که هر ذره‌ای شامل اون عدالت هستی هم هست؛ به‌طوری که هر ذره‌ای مرکز عالم هستی به حساب میاد. البته این مسئله بحث مفصل‌تر و پیچیده‌تری داره.

بیگ بنگ یک انفجار اولیه‌ست که از اونجا به بعد، هستی شکل گرفته باشه. این مطلب یک شواهدی داره که این اتفاق افتاده، اما موضوع اینجاست که ما در هر جای این بیگ بنگ که قرار بگیریم؛ باید بتونیم مرکز بیگ بنگ رو پیدا کنیم. ظاهراً همچین کاری بایستی بتونه انجام بشه و به دلایل بسیار بسیار زیادی این مرکز باید معلوم باشه. یعنی باید بتونند از طریق چگالی نور و درجه حرارت، مرکز بیگ بنگ رو پیدا کنند؛ چون قاعدتاً درجه حرارت باید در حوالی نقطه انفجار بیشتر باشه و در فواصل دورتر، کمتر باشه و یا چگالی نور و چگالی جرم، باید در حوالی نقطه انفجار با جاهای دیگه فرق کنه. در حالی که الان هر جای بیگ بنگ که باشیم و این اندازه‌گیری‌ها رو انجام بدیم؛ می‌بینیم که تفاوتی بین نقاط مختلفش وجود نداره. همین روی زمین هم به هر طرف که نگاه می‌کنیم؛ فقط در محاصره گذشته قرار داریم. همونطور که عرض کردم، این خودش یک بحث مفصل و پیچیده‌ای داره. به هر صورت اینطور هست که:

هر ذره‌ای مرکز عالم هستی به حساب میاد

قفل ذهنی، از دلایل حس نکردن ارتباط - توضیحاتی در خصوص شاهد:

سوال: ما که ارتباط رو حس نمی‌کنیم؛ اشکالمون چیه؟

استاد: دلیل اینکه ارتباط رو حس نمی‌کنیم اینه که یک نرم افزاری در ذهن هست که بر مبنای دو دو تا، چهار تا، برنامه‌ریزی‌شده. هر چیزی که خارج از دو دو تا، چهار تا باشه؛ این نرم افزار جلوش می‌ایسته و می‌گه نمی‌شه! غیر ممکنه! محاله! نمی‌گذاره ما حس کنیم؛ اما اثراش رو متوجه می‌شیم. به هر حال این قفل ذهنی باید شکسته بشه. تا اینجا چند نفر از دوستانمون بودند که قبلاً این قفل براشون بوده و وسط راه شکسته

شده؟ تا این مرحله چند نفر داریم؟ می‌بینید که هر چی بیشتر با اطلاعاتی که خارج از دو دو تا چهار تاست، برخورد می‌کنه؛ بیشتر در معرض شکستن قرار می‌گیره.

تعریف شاهد و ذهن بی ذهنی:

سوال: کسی که قبلا شعر دریافت می‌کرده و الان دیگه دریافت نمی‌کنه، اگر منتظر باشه که براش شعر بیاد؛ این خودش ایجاد تمرکز نمی‌کنه؟

استاد: ایجاد می‌کنه. این یعنی شاهد نیست. قبلا شعر اومده و دریافت کرده، شاهد این نیست که بره اونجا بگه بقیه‌اش رو بگید؛ این کار شاهد نیست. کسی که شاهد، اگر بهش شعر یا موسیقی دادند؛ می‌گیره. ولی اصولا اگر ما بیاییم تعیین تکلیف کنیم که شما به ما شعر بگید؛ هرگز نمی‌گن! ما می‌ریم اونجا هیچ انتظاری نداریم؛ این میشه ذهن بی ذهنی. ولی وقتی میری میگی یا لا شعر بگید! می‌بینیم که هیچ خبری نیست. شاید هم اگر قبلا می‌اومده و الان قطع شده به این علت بوده شما در یک‌جایی، دیگه طلبکار شدید که یا لا بقیه‌اش رو بگید!

ادامه مبحث تمرکز و مشکلات ناشی از آن:

مطلب درک هستی و درک خداوند، مقوله مفصلی‌ست و در واقع:

فهم او درخور هر هوش نیست حلقه او سخره هر گوش نیست

برای نزدیک شدن به حریم هستی و درک اون، لازم هست که ما گستردگی خاصی پیدا کنیم. منظور از ما، ذهن ماست که لازمه در یک گستردگی خاصی قرار بگیره. اونچه که معمولا رایج بوده؛ این بوده که انسان بیشتر به تمرکز فکر کرده. یعنی هر جایی که رفتیم؛ صحبت از تمرکز به میون اومده. شاید درصد بسیار زیادی از کارهای عملی در اکثریت مکاتب عرفانی، بر اساس تمرکز بنا شده باشه و شاید هم تنها جریانی که در اون تمرکز نیست و اصلا صحبتی از تمرکز نشده باشه؛ همین ماجرای خودمون باشه که هیچ‌گاه صحبتی از تمرکز نداشتیم و در واقع همیشه بحث تمرکز رو به‌نحوی نادیده گرفتیم و ازش فرار کردیم. تمرکز یعنی زندانی شدن، زندانی شدن در یک واژه، در یک نقطه.

تمرکز = زندانی شدن در یک نقطه

بعضی مواقع در حاشیه این تمرکز، شرطی شدن هم پیش میاد؛ خصوصا وقتی تمرکز روی واژه و اینها هست؛ شرطی شدن هم پیش میاد و اون واژه خودش برای ذهن، یک سیر تسلسل ایجاد می‌کنه. بنابراین به دلایلی، ما بحث تمرکز رو نداشتیم و نخواهیم داشت. یکی اینکه ما هرگز نمی‌خوایم در یک نقطه زندانی باشیم؛ چه زندانی در یک نقطه و چه زندانی در یک واژه. اصلا نمی‌خوایم زندانی باشیم. همینطور نمی‌خوایم چیزی برای ذهنمون ملکه بشه و شرطی شدن هم نداریم. پس ما به دلایل زیر، تمرکز و زندانی شدن در یک نقطه رو نمی‌خوایم:

- عدم زندانی شدن
- عدم شرطی شدن
- عدم پیدا کردن ملکه ذهنی

ادامه مبحث لزوم گسترده شدن و تعریف اینتریونیورسال:

اونچه که ما می‌خوایم، اینتریونیورسال هست و دلیلی که می‌خوایمش اینه که پی‌بردیم که لازمه گسترده شدن در سطح عالم هستی صورت بگیره.

گسترده شدن در سطح عالم هستی

یعنی نام اینتریونیورسال که برای این بحث انتخاب کردم و نام وبسایتمون رو هم همین اینتریونیورسال گذاشته بودیم؛ یک واژه‌ای‌ست که ابداع کردم تا بتونه این مفهوم رو برسونه.

اینتریونیورسال می‌خواد سطح تفکر ما رو از سطوح پایین‌تر بیاره و در یک سطح گسترده‌ای معطوف کنه. قبلا تفکری در سطح دنیا هم تفکری بوده؛ مثلا دنیا وطنی، جهان وطنی، اینترناسیونال. یعنی مثلا در مقوله‌های سیاسی هم در یک سطحی در حد اینکه جهان وطن ماست؛ به انسان نگاه کردند. اما در اینجا غیر از اینکه می‌خوایم به انسان نگاه کنیم؛ می‌خوایم به هستی هم نگاه کنیم و نه تنها در سطح کره زمین، بلکه می‌خوایم گستره ذهنمون رو در سطح عالم هستی گسترده کنیم. بنابراین در چنین

دیدگاهی، هم خیلی از جزئیات مطرح میشه و هم خیلی از جزئیات نادیده گرفته میشه. هم مسائل زیادی پیش میاد که در این «گسترده دیدن»، لازم میشه بهش بپردازیم و هم اینکه یک‌سری نکات ریز این وسط اصلاً گم میشه؛ مثل توجه به قوم، نژادپرستی، قوم‌پرستی. یعنی وقتی تفکر میاد در سطح اینتریونیورسال و می‌خوای در سطح هستی فکر کنی؛ دیگه یک‌سری مقوله‌های نژادپرستی، تبدیل به مقوله‌های کوچکی میشه که اینجا اصلاً دیگه مطرح نمیشه و یک‌سری تفکراتی مثل اینکه ما قوم بنی‌اسرائیلیم، ما نژاد آریایی هستیم و... اصلاً دیگه به‌طور کلی این وسط محو میشه؛ یعنی دیگه رمقی نداره که بخواد خودش رو نشون بده.

لذا به اعتقاد ما، ذهن باید یک همچین دیدگاهی پیدا کنه تا بتونه عظمت الهی را در خودش جا بده. با یک ذهن کوچک که به هر حال می‌بینیم اشخاصی فقط نوک بینی‌شون رو می‌تونند ببینند؛ نمی‌شه رفت به درک و فهم هستی و این همه مقوله‌ای که جهان هستی در دل خودش جا داده برای ما قابل درک نمیشه. بنابراین لازمه که ذهن یک توانایی پیدا کنه و این توانایی از اینجا شروع میشه که گسترده باشه. وقتی هم که می‌خوایم گسترده‌اش کنیم؛ این بحث پیش میاد که چگونه گسترده‌اش کنیم؟ دوباره بحث این پیش میاد که از توان فردی استفاده کنیم؟ چکار کنیم؟ اینجا است که دوباره بحث اتصال پیش میاد. اون‌ها گفتند که شما بخواهید که گسترده بشید؛ بقیه‌اش با ما. شما از نوک بینی بگذرید، بخواهید یک متر یا ده متر اونورتر رو هم ببینید؛ بقیه‌اش با ما.

من دارم این رو از همین ابتدا می‌گم که بدونیم و ذهنمون درگیر این نشه که چطور و چگونه گسترده بشیم؟

. ادامه توضیحات لزوم گسترده شدن: در واقع اول می‌خوایم استدلال‌هایی داشته

باشیم که ضمن این استدلال‌ها، لزوم گستردگی رو پیدا کنیم و تازه بدونیم که چرا اصلاً تمرکز در این سیستمی که ما دنبال کردیم؛ جایگاهی نداشت و چرا ما با مدیتیشن کاری نداشتیم و کارهای دیگه‌ای رو دنبال کردیم. ممکنه یکی فکر کنه که ما هم مدیتیشن می‌کنیم؛ مهم نیست! ولی اختلاف بسیار زیادی هست بین اون چیزی که اون روش کار می‌کنه و منظوری که دنبال می‌کنه و اتصالی که ما واردش می‌شیم و منظوری که ما دنبال می‌کنیم. این‌ها در دل عمل، اختلاف بسیار وسیعی دارند؛ اما در ظاهر ممکنه شبیه

دیده بشند که ما ارتباط می‌گیریم و او هم ممکنه نشسته باشه تا یک مراقبه‌ای رو داشته باشه.

. نقش ذهن بی ذهنی در شناخت خداوند لامکان، لازمان، لاتضاد: با توجه به صحبت‌هایی که داشتیم، گفتیم تعریف خود خداوند، تعریف گسترده‌ایست و ما نتوانستیم اونطور که باید و شاید، اون تعریف دقیق رو در بیاریم بیرون و خدا رو تکه تکه کرده بودیم. توضیح دادیم که می‌گیم خدای آسمان‌ها! ای خدای ما! ای پدر آسمانی! ای خدا که در آسمان‌هایی و اینجور مقوله‌ها. ما خدایی رو برای خودمون ترسیم کرده بودیم که در واقع پارچه پارچه و تکه تکه شده بود و در این پارچه پارچه شدن، هم خدای درون داشتیم و هم خدای بیرون داشتیم و در واقع اون چیزی که به‌عنوان خدا می‌شناختیم؛ خدایی بود پارچه پارچه شده. اما خدایی که امروز می‌شناسیم؛ دیگه اون خدای تکه تکه شده پارچه پارچه شده دیروز نیست که خدای درون و خدای بیرون داشتیم.

چون در نهانش جویی دوری از آشکارش
چون در آشکار جویی محجوبی از نهانش

اگر به درون بری، از بیرون غافل و اگر بری بیرون از درون غافل. در حالی که خدا، هم در درون هست و هم در بیرون هست. اصولاً خدا را در لامکانی و لازمانی پیدا کردن، کار هر ذهنی نیست؛ یعنی به عبارت دیگه، «او» متعلق به لامکان و لازمانه. الان ما تصور همچنین خدایی برامون مشکله؛ لذا انسان اومده با یک ذهن کودکانه‌ای ماجرا را برای خودش حل و فصل کرده و در یک مکانی خدا را می‌خواد و در یک مکان دیگه‌ای او رو نمی‌خواد. مثلاً در بیمارستان او رو می‌خواد و در جای دیگه‌ای، زیاد یاد او نیست و به همین صورت، خدای ما وابسته به مکان و زمانه و حضور دائمی نداره؛ یعنی در زندگی ما نقش دائم نداره و حضورش به کار ما بستگی داره. اگر ما کارمون گیر باشه، او هست، اگر کارمون گیر نباشه؛ کاری باهاش نداریم و می‌گیم بگذار خداییش رو کنه. آیا درک خدای لامکان و لازمان و لاتضاد آسونه؟ چون ذهن ما وابسته به مکان و زمان و تضاد هست؛ نمی‌تونیم به همچین خدایی نزدیک بشیم. لذا یک تجسماتی را برای خودمون آوردیم و ملکه ذهن کردیم و بر اساس اونها راجع به خدا صحبت می‌کنیم.

این تصور این تخیل لعبت است
تا تو طفلی، پس بدانت حاجت است

اون تصورات و تخیلات، برای طفل لعبته و خیلی خوبه! ولی وقتی انسان بالغ شد؛ دیگه نمی‌تونه با تصور و تخیل حرکت کنه. پس تصور و تخیل، خوبه؛ ولی برای بچه خوبه. برای یک آدم بالغ که می‌خواد در سطح کارشناسی راجع به هستی صحبت کنه؛ دیگه اون تعریف‌ها به درد نمی‌خوره. وقتی میایم سراغ خدای لامکان، لازمان، لاتضاد، می‌بینم اینجا دیگه درون و بیرون و خدای کعبه، دیگه در اونجا معنایی نداره و هر جا نگاه کنی؛ چی میشه؟

حضار: وجه الله میشه.

استاد: بله و زمان خاصی برای او وجود نداره و وقتی هم که به لاتضاد می‌رسیم؛ دیگه هیچ اسمی و صفتی نداره. اول یکبار این کلیت «خدای لامکان، لازمان، لاتضاد» رو درکش کنیم و بعد می‌ریم به زیر مجموعه و مثلا می‌گیم حالا با هم قرارداد ببندیم و می‌گیم او هزار تا اسم داره. این قرارداد بین ماست که هر وقت از این قبیل حرف‌ها زدیم؛ بدونیم که راجع به کی می‌خوایم صحبت کنیم. حالا کاری به این بحث نداریم که هر کدوم از اسم‌ها حلقه هستند.

- تعریف اسم اعظم: اینکه گفته شده «اسم اعظم»، اسم اعظم چیه؟ بعضی‌ها دنبال اسم اعظم هستند که با اون اسم یک‌دفعه یک کارهایی انجام بدن، یعنی مثلا تا اون اسم رو بیارند؛ در واقع قدرت خداوند رو در اختیار بگیرند. آیا این تصور روی اسم اعظم هست یا نیست؟

حضار: بله، هست.

استاد: آیا خیلی‌ها اینطور فکر نمی‌کنند که اگر اسم اعظم رو بدونند، دیگه وقتی اسم اعظم رو بگن؛ قدرت الهی را در اختیار می‌گیرند و خداوند می‌گه بفرمایید این قدرت من در اختیارت باشه و هر کاری می‌خواهی انجام بده؟

حضار: چرا دقیقا همینطوره.

استاد: اما:

اسم اعظم پیش ما باشد قدیم یعنی بسم الله الرحمن الرحيم

«بسم الله الرحمن الرحيم»، منظور از اسم اعظم واقعا چی بوده؟ بحث این بوده که هر کی این رو فهمید؛ پی به اسراری برده. البته منظور این هم نیست که اون اسرار هم برای سوءاستفاده باشه؛ بلکه منظور اطلاعات هستی و اطلاعات همون هفت آسمانه. پس منظور، همین قضایاست که کم و بیش دیگه در مقوله صحبت ما واضح هست و روشنه که داریم راجع به چی صحبت می‌کنیم.

دیدیم که «بسم الله»، همه تجلیات الهی و هستی رو پوشوند. دیدیم که «به‌نام خدا» یعنی هر جا نگاه کنیم، وجه الله‌ست؛ روی اوست. به هر چیز نگاه کنیم؛ وجه اوست. هر چیزی نامی دارد و هر نامی را بخوانیم؛ نام اوست. از نظر ما این معنای بسم الله‌ست؛ هر نامی را بخوانید؛ نام اوست.

و کلمه بود، کلمه جسم پوشید

نام بود و نام جسم پوشید و شده سقف و دیوار و طاهری و حسن و امیر و حسین و همین اسامی و در واقع همه این چیزها اومد. در واقع اشاره به عالم پایین‌تر داره، یعنی اشاره به عالمی داره که ما بهش می‌گیم تجلیات.

«رحمان» رو هم که دیدیم چی بود و «رحیم» رو هم دیدیم که چی بود. پس، از این ماجرا یعنی در واقع از همین «بسم الله الرحمن الرحيم»، میشه همه اطلاعات هستی رو استخراج کرد؛ یعنی در دلش هست. ولی به هر حال، یک عده‌ای دنبال اسم اعظم هستند با یک کاربرد دیگری.

توان بالقوه گستردگی و انطباق با عظمت کل در وجود انسان:

در این مقوله وقتی که به این بخش «خدای لامکان، لازمان، لاتضاد» می‌رسیم؛ تازه یک عظمتی جلومون ظاهر میشه. یعنی قبلا وقتی در مورد «رحیم و رحمان» صحبت می‌کردیم، می‌گفتیم هزار تا اسم و صفته و هر کسی این هزار تا اسم رو بدون؛ به‌نحوی تونسته خدا رو مورد شناسایی قرار بده و هزار تا صفت و هزار تا اسم در مجموع، کار شاقی نیست که افراد بیان کارشناسش بشند. اما آیا کار تموم شده و مسئله حل شده؟

مسئله حل نیست! پس به دنبال این قضیه، لازمه به درک این موضوع «خدای لامکان، لازمان، لاتضاد» برسیم. مثلاً در دوره‌های مختلف، یواش یواش یک حس حضوری رو تجربه کردیم؛ چند نفر حس حضور رو تجربه کردند. ممنون.

ما این بحث رو داریم که بتونیم خودمون رو با یک عظمتی منطبق کنیم. البته این تعریف‌هایی که خدمتون ارائه می‌کنم، همه‌اش ناقصه و در واقع همه‌اش داریم زور می‌زنیم که با زبان بی‌زبانی بگیم که چی می‌خوایم. لازم هست که ما با یک عظمتی منطبق بشیم، البته انسان این توانایی رو داره؛ نه اینکه نداشته و الان بخوایم بهش اضافه کنیم. انسان این توانایی رو داره که منطبق بشه؛ البته نه از روی پله عقل، اینجا همون پله عشقه.

عشق گوید راه هست و رفته‌ام من بارها

عقل میگه نمی‌تونی خودت رو گسترده کنی! عشق میگه می‌تونی گسترده بشی و تنها راه هم همین‌ه. عظمت کوچک نمی‌شه بیاد اینجا قرار بگیره؛ بلکه ما باید بزرگ بشیم و عظمت پیدا کنیم. قرار نیست که عظمت الهی کوچک بشه تا در ذهن ما جا بشه، ولی ما می‌تونیم و این قابلیت رو داریم؛ یعنی ما توان بالقوه‌اش رو داریم که اون گستردگی رو پیدا کنیم و بتونیم در جایی قرار بگیریم که فهم اون عظمت برامون آسون باشه.

ذکر و معانی مختلف آن:

وقتی در مورد ذکر گفتن صحبت میشه؛ باید ببینیم که چه نیتی هست و فرد می‌خواد چکار کنه؟ اصولاً در هر موضوعی و هر مسئله‌ای، باید هدف و منظور مشخص باشه. گفتیم که بعضی‌ها با اسماء حسنی و اینها سر و کله می‌زنند و بازی‌های فیزیکی و مکانیکی با اون می‌کنند. موضوع اینجاست که وقتی ما به یک حریمی نزدیک می‌شیم؛ بدونیم که چه کاری می‌خوایم انجام بدیم. مثلاً منظورمون از ذکر چیه؟ بعضی‌ها برای رسیدن به تمرکز از ذکر استفاده می‌کنند.

حضور: پس همون تمرکزه؟

استاد: بعضی‌ها!

- بعضی‌ها مکانیکی به موضوع نگاه می‌کنند و می‌گویند اگر این رو هزار بار بگی؛ برات انقدر ثواب می‌نویسند. پس در واقع اون به این‌صورت نگاه می‌کنه و بعد هم می‌گه خوبه! امروز خوب کاسبی کردیم، چند هزار دفعه گفتیم؛ خوبه! دیگه این حساب بانکی‌مون در خزانه آسمانی داره پر میشه.

- بعضی‌ها بحث ظاهر و باطن رو فهمیدند و می‌خوان از یک ذکر شروع کنند و به باطنش برنند. هر چند که من این تعریف رو نشنیدم که کسی بگه من می‌خوام برم به باطن این موضوع.

- بعضی‌ها هم می‌خوان روغن‌کاری کنند:

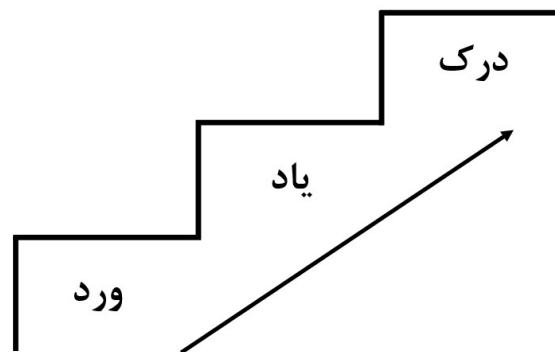
اینقدر گفتیم، باقی فکر کن	فکر اگر جامد بُود، رو ذکر کن
ذکر آرد فکر را در اهتزاز	ذکر را خورشید این افسرده ساز

یعنی اون شخص، صفر کیلومتره و هنوز روغن‌کاری نشده و هنوز کاری ازش نکشیدند و می‌خوان اون رو با ذکر راه بندازند.

ذکر را خورشید این افسرده ساز

اما در واقع در مورد همه اذکار، باطنشون اهمیت داره. باطنش قراره منجر بشه به اتصال‌ها و قراره بریم در حلقه‌اش و فرق نمی‌کنه که از اونور بریم یا از اینور بریم. یکی از اونور میره و یکی از اینور میره؛ چه فرقی می‌کنه؟ منظور یکی‌ست؛ ولی این وسط یک‌سری برداشت‌های اشتباه هست. البته در سیستم فکری ما بهش می‌گیم اشتباه و راجع به هیچ‌کسی نمی‌شه قضاوت کرد؛ شاید اون هم ماحصلی داره که ما خبر نداریم و نمی‌دونیم. ولی اگر هم چیزی هست؛ علی‌الظاهر خودش نمی‌دونه داره چکار می‌کنه.

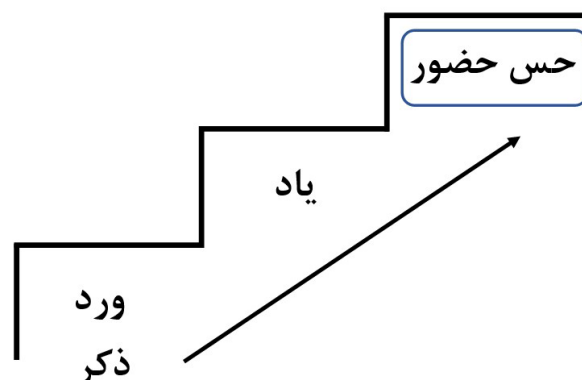
– معانی مختلف ذکر:



موضوع دیگه اینه که به‌صورت مختصر می‌تونیم بگیم که:

ذکر، در یک‌جایی «ورد»، در یک‌جایی «یاد» و در یک‌جایی «حس حضور» هست.

در مورد یاد، چون یاد مخصوص غایبه؛ نمی‌تونیم بگیم خدا را یاد می‌کنیم یا به یاد خدا باش! یاد مخصوص غایبه. این برای استفاده‌ی عامه درسته، چون از اونجا که عامه حس حضور ندارند؛ می‌گن حالا لااقل همین رو بگو! پس برای اون درسته. ولی در مجموع، وقتی خداوند لامکان، لازمانه و حضور او در همه جا حضور دائم هست؛ «یاد» غلطه و اشکال اساسی پیدا میشه. اینها در ناخودآگاهی ما ایجاد اشکالات کرده، چون اینها رفته در ناخودآگاهی ما و ما به‌طور ناخودآگاه خدا را حاضر نمی‌دونیم. هر چقدر هم زور بزنیم، تقریباً میشه گفت که بی‌فایده است؛ چون نرم افزار اصلی «یاد» رو پذیرفته. نرم افزار ناخودآگاهی ما یاد رو پذیرفته و در اونجا یاد رو مخصوص غایب می‌دونه. بنابراین هر کاری می‌کنیم و هر چی زور می‌زنیم که «او» رو حاضر تصور کنیم؛ نمی‌تونیم و یک‌خرده مشکله. این روند در نهایت قراره به حس حضور برسه و هر چیزی که ما رو به حس حضور برسونه؛ اون درسته. حالا اگر ذکر این کار رو می‌کنه؛ درسته. اگر ارتباط این کار رو می‌کنه؛ درسته. پس هدف غایی و نهایی، رسیدن به حس حضوره.



خوشا آنان که دائم در نماز بی

این، همون دائم الاتصال بودن رو میاره و دائم الاتصال بودن، حس حضور رو میاره. یعنی در واقع دوستانی که حس حضور رو تجربه کردند؛ به‌واسطه همین اتصال بوده که حالا اومده و بالاخره الان می‌دونیم که حس حضور چطوری و اصلا چی هست و اصلا راجع به چی می‌خوایم صحبت کنیم. این به‌واسطه همون شعور الهی بوده دیگه، چون ما به خودش دسترسی نداریم؛ یعنی نمی‌دونیم او چیه. پس باید حتما از اونور باشه و از اینور، ما فقط می‌تونیم شوق رو نشون بدیم. وقتی اون شوقمون رو نشون بدیم؛ دیگه بقیه‌اش از اونوری‌ست و نمی‌تونه از جانب ما صورت بگیره.

- جذب حمله در صورت ادای اذکار، بدون داشتن حفاظ: ذکر مساوی میشه با جلب و جذب حمله، یعنی باعث جلب یک حمله میشه.

ذکر = جلب حمله

یعنی اینطوری نیست که فکر کنیم همینطور یک ذکری گفتیم! هر چه که نیت ما به کمال نزدیک‌تر میشه؛ حمله میاره. لذا همه کسانی که ذکر گفتند؛ مورد حمله موجودات غیر ارگانیک و شبکه منفی و این عوامل هستند. شما اگر این موضوع رو بررسی کنید، می‌بینید که عمدتاً آلودگی‌ها و نابسامانی‌هایی دارند.

حضار: استاد بعضی از این ذکرها اصلاً قرارداد برای جذب خود اون غیر ارگانیک‌هاست. **استاد:** بعضی‌ها برای احضار استفاده می‌کنند. یعنی اونجا دستورهای احضار رو می‌دند و میگن که اینکار رو کن.

ممکنه این ذکر، جنبه شرطی کردن ما رو پیش آورده باشه، مثلاً بعضی‌ها هستند که روی مانتراشون یا روی ذکرشون شرطی شدند و به‌محض اینکه چند بار تکرار کنند؛ فوراً این حالت آروم شدن رو براشو پیش میاره. اما بحث درگیری با شبکه منفی و موجود غیر ارگانیک و اینها ربطی به این ماجرا نداره.

گزارش حضار: من حدود هجده سال برای خانمم گرفتار بودم و ذکر و دعا و اونچه که می‌تونستیم رو می‌گفتم و هر کدوم رو می‌گفتند برای یک‌چیز خوبه. منتها هر چی ما

ذکر می‌گفتیم؛ خانمم بیشتر مورد حمله واقع می‌شد. وقتی به خانمم اتصال داده شد؛ یک‌دفعه داد و فریادش در اومد. از من سوال کردند که شما چکار می‌کنید؟ روح احضار می‌کنید؟ گفتیم: «نه! ما ذکر و اینجور چیزها می‌گیم». بعد سوال کردیم که مگه ذکر بده؟ لا اله الا الله، سبحان الله مگه بده؟ اینها اسماء الهیه. گفتند نتیجه‌اش اینه که این بلاها سر شما میاد و اینطور میشه و اونجور میشه. خانمم یک ساله هنوز گرفتار این مسئله ما هست. همه ذکرهایی که از سال ۵۸ تا حالا من در نقاط مختلفی که بودیم؛ مثل کرمانشاه و طالقان و جاهای دیگه می‌گفتم؛ یا چیزهای دیگری که من می‌گفتم، با همون لهجه‌های خاص، همه این ذکرها از ایشون در اومد. به اضافه اینکه ما دو سال جبهه بودیم، با اون حرکاتی که در جبهه ذکر می‌گفتم و از خدا کمک می‌خواستیم که پیروز بشیم؛ تمام اون حرکات از ناحیه ایشون در اومد. اگر من از دست خانمم ناراحت می‌شدم، به محض اینکه نیت می‌کردم؛ ایشون مریض می‌شد. منتها یک سوال برای من مطرحه استاد و اون هم اینه که با این همه ذکر که من گفتم؛ چرا من مورد حمله واقع نشدم و تمام اینها رو ایشون گرفته؟

استاد: خود این «لا اله الا الله» خیلی خوبه و همه اون ذکرهایی که فرمودید همه عالی هستند. اما هر کسی ذکر بگه؛ شبکه منفی میاد ببینه این کیه داره این رو میگه؟ چی میگه؟ منظورش چیه؟ چقدر جدیه؟ می‌خواد باهاش چکار کنه و همینطور حساسیت موضوع بیشتر و بیشتر میشه و این محاصره صورت می‌گیره. فرد قبل از گفتن ذکر باید حفاظش رو بگیره و بعد از اینکه حفاظش رو گرفت؛ وارد ذکر بشه. وقتی با حفاظ رفتی؛ دیگه حمله کارگر نیست. به هر حال پیرامون شما آلودگی بسیار زیادی بوده و خانم شما هم این وسط احتمالا فاز منفی زیاد می‌رفته، شاید هم نمی‌رفته ولی هر جوری بوده، بالاخره هر چیزی که به سمت شما اومده؛ در خونه و زندگی شما جمع شده و به هر حال ایشون هم از این قضیه بی‌نصیب نموندند.

- لزوم تجهیز به حفاظ برای انجام امور معرفتی - توضیح حلقه «اعوذ بالله»: بنابراین سوءتفاهم نشه! در بحث «یا حفیظ»، بحث حفاظ پیش میاد و حتی خود قرآن هم میگه «متقین». متقین کسانی هستند که پوشش دارند. «ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین»، متقین کسانی هستند که پوشش دارند. در واقع نمیگه که هر کسی این کتاب رو بخونه؛ به درش می‌خوره؛ بلکه یک شرایطی رو می‌گذاره. از جمله، الذین یؤمنون

بالغیب و یک‌سری شرط‌های دیگه و صلاة و همه ماجراهای دیگه‌ای که دنبال می‌کنه. خلاصه کلام، بحث این هست که اگر قراره از این راه بری؛ حفاظ خودش رو می‌خواد. اگر قراره از اون راه بری هم حفاظ خودش رو می‌خواد و هر راهی حفاظ‌های خاص خودش رو داره.

یکی از حلقه‌های این دوره‌مون که ان‌شاءالله با هم دنبال می‌کنیم، حلقه حفاظتی «اعوذ بالله» هست. حلقه حفاظتی اعوذ بالله در واقع پوششی‌ست برای زمانی که قراره یک کاری در این زمینه انجام بشه. «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»، یعنی وقتی می‌خواید قرآن بخوانید؛ پناه ببرید به خدا. چطوری؟ آیا همین که بگیم من به خدا پناه بردم یا اینکه صرفاً بگیم «اعوذ بالله»؛ دیگه مسئله حله؟ تجربه می‌گه حل نیست. بنابراین اینجا خود این «فاستعذ بالله»، خود پناه بردن به خدا، در واقع یک اتصاله و یک حفاظه و این ماجرا رو داره. این ماجرای یک‌خرده مفصلیه و در عرض این مدت، دلایلی به‌دست آمده که اینها ارتباط داشته.

گزارش: من بیست سال مدیتیشن می‌کردم و از روش TMTCD استفاده می‌کردم و روزانه سه، چهار ساعت در تمرین بودم و بعضی مواقع درکی هم می‌آمد. این حملاتی که شما می‌فرمایید، الان تازه می‌فهمم که حملاتی در کار بوده. من در این بیست سال، یک راه طولانی طی کردم، ولی الان که کمتر از یک ساله در حضور شما هستیم، درکی که الان پیدا می‌کنم؛ اصلاً قابل مقایسه با اون جون کندن بیست سال نیست. ولی خوب بود! یعنی فکر می‌کنم اگر اون نبود، درکی که الان دارم؛ اصلاً حاصل نمی‌شد.

استاد: بله به هرحال اینها هم راه‌هایی‌ست که اصطلاحاً می‌گن: «کاچی به از هیچه». باز یک مسئله‌ای ست. ولی واقعا عمر انسان اونقدر طولانی نیست که بخواد بیست سال، سی سال سر یک چیزی زمان بگذاره و تازه اگر اون مطلب، ما رو به یک کلیتی می‌رسوند؛ باز خوب بود.

ادامه گزارش: من همیشه غمگین بودم. الان می‌فهمم که اینها حملاتی بوده که من نتونستم همه رو دفع کنم. البته ظرفم دیگه خیلی گسترده شده بود، درکم خیلی بیشتر شده بود ولی الان اون حالت غمگین بودنی که قبلاً داشتم رو ندارم؛ الان یک جوشش شدید رو احساس می‌کنم.

استاد: بله، پس دیگه معلوم و مشخص شد. این توضیحات در این مورد، بحث رو بسیار مستندتر کرد. البته ما معمولا نمی‌خوایم زیاد داخل مسائل بریم و خصوصا در خیلی از موارد، نمی‌خوایم وارد مباحث پشت‌پرده اون‌ها بشیم. ولی بحث اینکه که موضوع عرفان کمال و عرفان قدرت در همین چیزهاست. چه طی الارض باشه و چه سایر مسائلی از این قبیل، در واقع همه این‌ها یک‌جایی قضیه‌اش برمی‌گرده به موجودات غیر ارگانیک. اما خلاصه کلام، بحث ما اینجاست که کمال بها داره. همه این صحبت‌ها قرار بود ما رو به این مطلب برسونه که کمال قیمت داره و در واقع قیمتی‌ست و لازمه که بهای اون پرداخت بشه. لذا کمال حمله شبکه منفی رو به سمت خودش جذب می‌کنه و می‌کشونه؛ بنابراین هم آسونه و هم سخته. در وهله اول سخته؛ چون مورد حمله قرار می‌گیره. اما در عین حال آسونه؛ چون شبکه مثبت هم تمهیدات لازم رو به کار برده. یک سرباز رو همینجوری نمی‌فرستند بره جبهه و می‌بینید که کلاه خودی داره، کفش مناسبی داره، لباس حساب‌شده‌ای داره و روز به روز هم این تجهیزات بیشتر میشه؛ از جمله جلیقه ضد گلوله، ماسک ضد گاز و... این‌ها حفاظه. آیا هیچ فرمانده‌ای سرباز خودش رو تعلیم ندیده و بدون حفاظ می‌فرسته میدان جنگ؟ برای یک ستادی، دونه دونه نیروهاش ارزشمند؛ هر چند که خودش در یک‌جای مطمئنی نشسته و خطری خودش رو تهدید نمی‌کنه.

حضور: تعلیماتی هم که میدن مهمه.

استاد: عرض کردم، تا زمانی که مطمئن نشده که نفرات و نیروها، استفاده از این تجهیزات رو می‌دونند و بلدند و حفاظ دارند؛ این‌ها رو نمی‌فرسته به مسلخ‌گاه. اگر بفرسته، با وجود اینکه جون خودش در امانه؛ اما ضامن خون تکتک اون‌هاست. اگر فرمانده کوچک‌ترین اشتباهی کنه؛ به پاش نوشته میشه. ولو اینکه بگه به هر حال ارتشه دیگه، بهش گفتیم برو! اون هم رفته. ولی در واقع این مسئله رو باید دقیقا به‌خاطر داشته باشه.

بنابراین توی مقوله ذکر هم، کسی که ذکر رو میدن؛ باید قبل از دادن ذکر، حفاظش رو داده باشه. ولی من تا حالا نشنیدم کسی این کار رو کرده باشه. یعنی این همه افرادی که اومدن پیش ما و خیلی‌هاشون ذکر داشتند، من همیشه ازشون سوال کردم که چکار کردید و ذکر رو چطوری گفتید؟ گفتند که ما رفتیم پیش طرف و اون هم گفته این ذکر

رو بگو و ما هم اینها رو گفتیم و بعد هم این ماجراها پیش اومده. یعنی من حتی به یک مورد بر نخوردم که بگه من حفاظش رو گرفتم و بعد رفتم داخلش.

سوال حضار: در مورد ذکر بی‌معنی چطور؟ اون هم حمله داره؟ مثل مدیتیشن که مانترا می‌دند؛ منتها بی‌معنی هست.

استاد: مثل مانترا. در مورد مانترا مسئله‌ای نداره؛ اما کل حرکتی که فرد می‌خواد انجام بده؛ مد نظره. اینکه چرا مدیتیشن می‌کنه و از این مسئله چه انتظاری داره یا چرا مانترا می‌گه؛ اون مهمه. اگر منظورش این باشه که چیزی متعالی کسب کنه؛ اون حمله داره. خود مانتراش حمله نداره، ولی خود کل عملش که می‌شینه مدیتیشن می‌کنه، اگر منظورش رسیدن به یک تعالی از این راه باشه؛ اون هم خودش حمله داره. در اون صورت، ما می‌ریم می‌شینیم تو مدیتیشن و شبکه منفی هم میاد و یک‌دفعه می‌بینیم که ما رو احاطه کرده. ما رفته بودیم به یک چیزی برسیم؛ می‌بینیم که به یک چیز دیگه‌ای رسیدیم. در این مقوله مثبت و منفی این مسئله و بحث رو داره.

حضار: آیا میشه با حلقه‌های شما وارد مدیتیشن و مانترا بشیم؟

استاد: بهتره هیچ راهی رو باهم قاطی نکنیم.

سوال حضار: ذکر خداوند یکی از واجبات است، منتها مهم اینه که ما این ذکر رو از کی بگیریم؛ باید از اهلش بگیریم. اگر لایه حفاظتی هست؛ ما نباید ذکر رو رد کنیم.

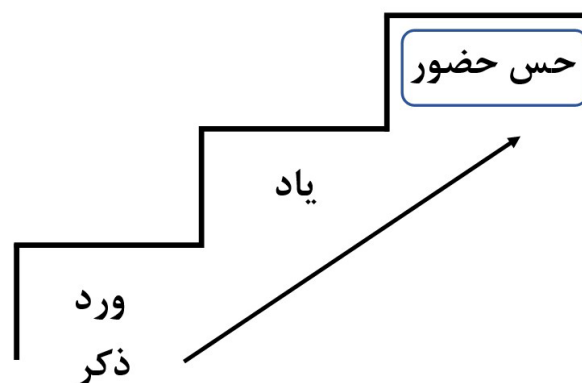
استاد: الان وقتی ما داریم می‌گیم باید حفاظ داشته باشه، پس یعنی تایید می‌کنیم که این مسئله هست؛ اما باید با حفاظ بریم داخلش. اگر فرضاً بگیم لازم نیست یا قبول نداریم؛ دیگه نمی‌گیم که حفاظ می‌خواد. وقتی گفتیم حفاظ می‌خواد؛ یعنی خودش رو قبول داریم که می‌گیم حفاظ می‌خواد. در واقع داریم می‌گیم باید با حفاظ بریم داخلش.

- هدف ذکر، رسیدن به حس حضور و تطمئن القلوب: ما با ذکر به حس حضور می‌رسیم و اون «تطمئن القلوب» اتفاق می‌افته و قلب و وجود ما آرام میشه.

با ذکر = حس حضور = اتصال

اما ذکر چی هست؟ ذکر هم خودش حلقه‌های اتصاله. اون ذکر رو که می‌گیم، هر ذکر که باشه؛ دوباره خودش منجر به اتصال میشه. اگر منجر به اتصال بشه؛ به حس حضور و اون تطمئن القلوب می‌رسیم. به عبارتی دیگه اصل خود ذکر، حس حضوره.

همونطور که کمی قبل‌تر توضیح دادیم و الان هم دوباره در شکل زیر می‌بینید، در یک‌جا ذکر به معنای ورد هست. در یک‌جا به معنای یاد هست که این رو رد کردیم. ورد هم که مکانیکی و کاری باهاش نداریم. یک حالتش حس حضوره؛ با حس حضور اوست که قلب آرام میشه. حالا چه‌جوری به حس حضور برسیم؟ با اتصال بهش می‌رسیم.



اون اذکار، مثل همین ماجرای بسم الله الرحمن الرحیمه و در دل خودش و در باطنش مسائلی داره. پس در واقع اون اسم اعظم، حفاظ هم داخلشه. یعنی وقتی که اونها رو باز می‌کنیم و به باطنش می‌ریم، می‌بینیم که به حفاظ هم بر می‌خوره و شامل حفاظ هم میشه. در اون‌صورت درسته:

اگر اسم اعظم بود چه باک

اما اگر نبود چی؟ اول باید به چی رسید؟

مرحله اول یا فاز یک: رسیدن به اسم اعظم. بعد اگر این، آنگاه آن.



بنابراین، اگر این موضوع رو باز کنیم که مرحله اول بحث رسیدن به اسم اعظم چی هست؛ همه این مسائل حل و فصل میشه. یعنی اگر این اتفاق بیفته؛ آنگاه اون اتفاق افتاده.

ساختار وجودی و مسائل وجودی هر کسی فرق می‌کنه با یک نفر دیگه. در اصل ذکر هیچ دو نفری مثل هم نیست؛ چون اصلاً ساختار وجودی‌شون کاملاً در عالم هستی متفاوت.

این سوءتفاهم نباشه، اونجا هم اومده گفته: «ذکر، فکر» و در واقع اشاره کرده که این موضوع به‌صورت ورد درنیاد؛ اتفاقاً دوستان به نکته خیلی خوبی اشاره فرمودند که در واقع «ذکر، فکر». چون ما می‌گیم اتصال - فکر، پله عشق - پله عقل و می‌گیم صرفاً یک بعدی حرکت نشه و همینطور روی پله عشق - پله عقل حرکت کنیم.

گزارش: من در یک دوره‌ای نماز با یک حس خیل قشنگی اومدم سراغم و من اونجا فهمیدم که ذکر، خودش عمق رو پیدا می‌کنه و یعنی در اون مرحله اون ذهن نیست.

استاد: بله یعنی باید بیاد در وجود بشینه. یعنی این بحث، وجودیه.

– نیاز نداشتن به مانترا در عرفان حلقه و ایجاد همفازی از طریق فرکانس‌های اصلاحی در اتصال:

ادامه گزارش: یعنی اسماء انگار در ما هست و بعد با بیانش تجلی پیدا می‌کنه. یعنی این دست من نیست و این اتفاق خود به‌خود اتفاق می‌افته.

استاد: اگر قرار بود ما ذکر کار کنیم، این ذکر رو از درون می‌گرفتیم، ولی چون بهش نیاز نداریم؛ اصلاً نیامدیم سراغش. منظور از اینکه می‌گیم بهش نیاز نداریم، اینه که متصلیم دیگه. یعنی اگر قرار بود ذکر بگیریم، همین الان وقتی می‌گفتیم که ارتباط بگیریم؛ به هر کسی واژه‌ای می‌دادند که این واژه هم عمدتاً بدون معناست. یعنی از درون به هر کسی، واژه‌ای رو می‌دادند که مخصوص به خودشه و معنیش رو نمی‌دونه؛ چون اصلاً به این زبان نیست. یک اصطلاحاتی‌ست که متعلق به یک سطوح بالاتر هست. چون این دریافت‌ها چندین مرتبه به سطوح پایین‌تر میان و اون وقت اون واژه‌ای که دریافت میشه؛ از اون واژه‌هایی‌ست که مخصوص فرد. به هر حال من نمی‌خوام ذهنمون رو بیاریم تو این مقوله، چون شدیداً درگیرش می‌شیم. وقتی هم که این واژه پیدا بشه، دیگه هی مایلیم که روش کار کنیم. من خودم زیاد رغبتی به این قضیه ندارم که ما بریم

روی این مسئله کار کنیم؛ چون به هر حال دیگه مجبور می‌شیم که این هم بیاریم جزء قضایا در حالی‌که به نظر من نیازی بهش نیست.

سوال: استاد در همفازی ممکنه این اتفاق بیفته؟ در همفازی که ارتباطش رو داشتیم؟

استاد: بله. اگر یادتون باشه، گفتیم که ممکنه برای بعضی‌ها لازم باشه و اون موقع با یک فرکانس صوتی، فرکانس نوری روش کار انجام میشه. یکی از اون چیزهایی که اونجا باهاش برخورد میشه و ما زیاد روش کار نمی‌کنیم، بحث اینه که در اون زمان نوری دیده میشه. چون فرکانس ممکنه به‌صورت صدا باشه یا ممکنه به‌صورت نور باشه و یا ممکنه به‌صورت چیزی باشه که ما ندیدیم؛ یعنی رنگ‌هایی که اصلا روی زمین نیست. دوستان این تجربه رو دارند. یکی از دلایل دیدن نور و اینجور چیزها اینه که در واقع اون نورها هم مانتراست. در واقع اونها هم فرکانس‌های اصلاحی هستند. بنابراین یک مقولاتی هست که نمی‌خوایم واردش بشیم و ذهنمون رو درگیرش کنیم. ما می‌خوایم که از طریق اسم اعظم یا همون «بسم الله الرحمن الرحيم» بریم جلو. از طریق رحمان یعنی همون حلقه‌ها جلو می‌ریم. در اصل مستقیماً داریم از اونجا عمل می‌کنیم.

شاه نعمت الله هم در مورد همین اسم اعظم بودن «بسم الله» اشاره کردند. همین شعری که خوندیم از سروده‌های ایشونه:

اسم اعظم پیش ما باشد قدیم یعنی بسم الله الرحمن الرحيم

البته شاید یک کسی این شعر رو بخونه و در وهله اول سر در نیاره که چرا میگه اسم اعظم بسم الله الرحمن الرحيم. اما من با توجه به اون مفاهیمی که روی «بسم الله» گرفته بودم و حالا ان شاء الله یواش یواش در موردش صحبت می‌کنیم، وقتی این شعر رو شنیدم، متوجه شدم که احتمالاً ایشون هم همین مفاهیم رو گفته و موضوع، همین مفاهیم بوده و در واقع این مبحث ما با اون مطلبی که ایشون عنوان کردند؛ یک همسویی و همخوانی داره.

- حرکت از ظاهر به باطن اذکار و تبدیل ذکر زبانی به تشعشع وجودی ما: از دوران بچگی،

ذهن ما روی یک‌سری چیزهایی برنامه‌ریزی شده. مثلاً یک مسیحی نمی‌گه «لا حول ولا قوة الا بالله»، او یک چیز دیگه میگه، کسی که دین دیکه‌ای داره؛ یک چیز دیگه میگه و اینها هیچ اشکالی نداره. بعد هم مسئله «لا حول ولا قوة الا بالله» خودش یک معنی

عظیمی داره و یک عظمتی داره که حالا ان شاء الله باید یک موقعی راجع بهش صحبت کنیم و ببینیم چیه. بنابراین مشکلی نداره که فرضا ما از اون استفاده کنیم و بگیم. فقط ما در ترم اولمون، برای اینکه اون شاگرد می‌خواد صرفا بدون که خودش هیچ کاری نکرده؛ می‌گیم هیچی نگید. چون اگر یک کلاس اولی بخواد تو ارتباط بگه «لا حول ولا قوه الا بالله»، بعد با خودش میگه ببین من کلامم و نفسم حق بوده! در نتیجه ممکنه از اون آزمایش اصلیش دور بشه. موضوع دیگه اینکه همه حلقه‌ها و همه این حرف‌ها همه شون می‌خوان یک چیز رو بگن. چه شما برید تو حلقه، چه این رو بگید؛ چه زبان تشعشعاتی، چه زبان کلامی. شما می‌تونید «لا حول ولا قوه الا بالله» رو تشعشعاتی هم بدید. اصلا یک مسئله‌ای که در مورد «خوشا آنان که دائم در نماز بی» وجود داره، اینکه که ممکنه تشعشع وجودی ما دائما «الحمد لله» و «لا اله الا الله» باشه و هدف اینکه مسئله این نیست که دهان دائم تکون بخوره و کلام بگه! از نظر ما زمانی که شیفت از ظاهر به باطن اتفاق می‌افته؛ دیگه این وجوده که میگه: «لا حول ولا قوه الا بالله»، یعنی تشعشعش رو می‌دیم.

ادامه توضیحات حلقه گستردگی:

یک جمع بندی در مورد مبحث گستردگی داشته باشیم. در استراتژی حرکت ما در این عرفانی که صحبت می‌کنیم، قرار نیست اون عظمت کوچک بشه و بیاد در ذهنم ما جا بشه؛ بلکه قراره ما گسترده بشیم و عظمت پیدا کنیم تا با اونجا انطباق پیدا کنیم. همچنین گفتیم که در واقع قراره که ما بتونیم در سطح هستی ذهن گسترده داشته باشیم و ما در این گستردگی از محدودیت‌هایی که برای ذهنمون در سطح پایین‌تری ایجاد کردیم، نجات پیدا می‌کنیم. از جمله محدودیت‌هایی مثل نژادپرستی و قوم‌پرستی و این مسائلی که ما رو در سطح کوچکی پابند می‌کنند. در واقع این چیزها ما رو در سطح پایین‌تر نگه می‌دارند و نمی‌گذارند که ما اون بلندپروازی‌مون رو داشته باشیم و ما رو در سطح و سطوح کوچکی می‌خکوب می‌کنند و پامون رو می‌بندند. بنابراین باید ذهن گسترده داشته باشیم یا به عبارتی گسترده شدن برامون انجام بشه.

حلقه یا این اتصالی که در اختیارمون قرار می‌دند؛ اتصال یا حلقه گستردگی‌ست. در این ارتباط، ذهن حالت خاصی پیدا می‌کنه و ما یک گستردگی رو داریم، یعنی از مشخصه‌های این ارتباطه. دوستان می‌دونند که این ارتباط از نقطه نظر حسش، با ارتباط‌های دیگه‌مون

تفاوت پیدا می‌کنه. می‌دونید که همه ارتباطها با همدیگه فرق دارند و هر کدوم یک علائمی و مشخصاتی دارند. مشخصه این ارتباط بسیار جالبه و ما احساس می‌کنیم که یک انطباقی با هستی پیدا کردیم و یک گستردگی رو پیدا می‌کنیم. البته خیلی هم نمی‌تونیم تعریفش کنیم، ولی یک حالتیه که انگار مغز ما از اینجا تا بی‌نهایت گسترش پیدا کرد. فرض کنید که مغز ما یک همچین حالتی مثل شکل زیر پیدا کنه که به سمت بی‌نهایت گسترش پیدا کنه.



یا اینکه اصولاً سر ما یک همچین حالتی مثل شکل پایین پیدا می‌کنه؛ یعنی به یک بی‌نهایتی گسترش پیدا کرد.



گزارش: ما قبلاً خودمون رو یک‌طرف احساس می‌کردیم و هوشمندی رو یک‌طرف. در این ارتباط انگار این مرزی که بین ما و هوشمندی بود؛ از بین رفت. یعنی همه‌اش شد هوشمندی و هیچ مرزی وجود نداشت.

استاد: یعنی یک پله اومدیم بالاتر دیگه.

ادامه گزارش: یکی شدیم.

استاد: بله، با این هوشمندی در سطح هستی گسترده هستیم. خیلی ممنون، خیلی متشکر.

رابطه بین کنترل ذهن، ذهن بی ذهنی و گستردگی:

سوال حضار: آیا رابطه‌ای بین این گستردگی و ذهن بی ذهنی و کنترل ذهن هست؟

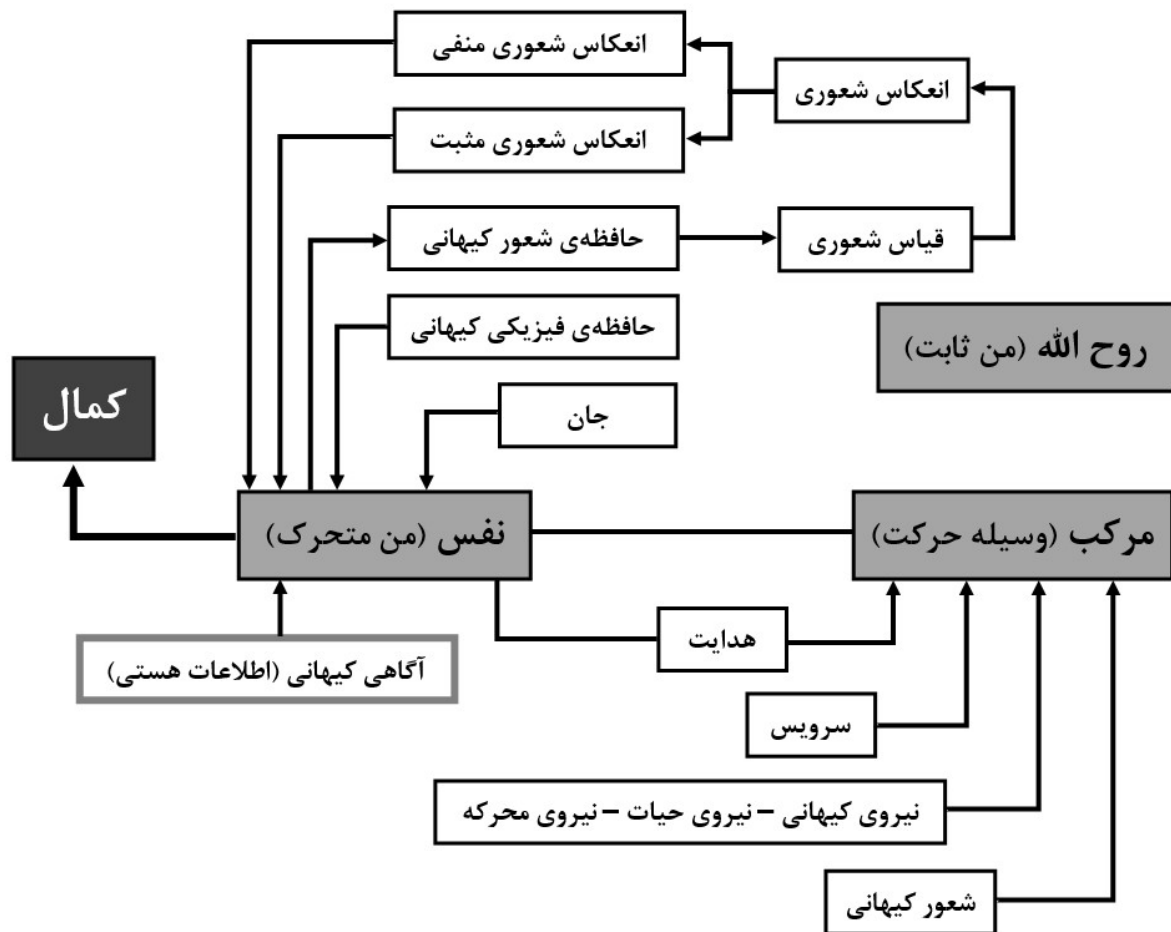
استاد: اگر توجه کرده باشید، هر کدوم از اون‌ها دارند یک ماجرایی رو تکمیل می‌کنند که در نهایت هر سه تاشون با هم می‌خوان چیز بزرگتری رو انجام بدن. ذهن بی ذهنی ما رو از یک‌سری قضایایی جدا کرد؛ مثل اون نگرانی که فرضاً ما موقع درمان داشتیم. در واقع از یک‌سری مسائلی که محدودیت‌هایی رو برای ما ایجاد می‌کنه؛ جدامون می‌کرد. ارتباط گستردگی، ما رو گسترده‌مون می‌کنه. اون ذهن بی ذهنی، یک آمادگی رو ایجاد کرده و ذهن به‌خودی خود مسئله درون و بیرون و این‌ها براش یک‌مقداری حل شده؛ حالا اینجا گستردگی میاد گسترده‌اش می‌کنه. کنترل ذهن هم که اصلاً کنترل در بود، اینکه چی بیاد داخل و چی نیاد داخل. حالا این سه تا یک‌جورایی مکمل هم میشه. کنترل ذهن در رو بسته، ذهن بی ذهنی این مرزبندی‌های ما رو بهم زده و گستردگی اومده ذهن رو گسترده کرده. این ارتباط گستردگی، ارتباط خیلی با اهمیتیه، چون همونطوری که صحبت کردیم به‌دنبال این انطباقات و به دنبال این قضیه، درک و فهم یک‌سری از مسائل یا گیرایی در این رابطه باید یک‌مقداری وسیع‌تر بشه. به هر حال این‌ها مواردیه که همیشه تعریف‌های درستی راجع بهش داشت.

انواع مختلف فرکانس‌های اصلاحی در اتصال:

وقتی یک‌سری فرکانس‌هایی میاد، این فرکانس‌ها در یک‌جایی میشه نور، در یک‌جایی میشه صوت، در یک‌جایی میشه رایحه، همه این‌ها فرکانسه دیگه! میشه رایحه خاص یا یک نور یا یک صوت و می‌تونه این تجارب رو پوشش بده.

- رایحه
- نور
- صوت

مبحث «نفس یا من متحرک»، «من ثابت یا روح الله» و «مرکب»:



یک بحثی رو شروع کنیم راجع به «نفس یا من متحرک» و «من ثابت یا روح الله» و «مرکب» و ماجراهایی که در این رابطه هست؛ تا بعداً بتونیم مخصوصاً راجع به نفس صحبت‌هایی رو باهم داشته باشیم.

گفته شد: «فاذا سویته و نفخت فیه من روحی»، یعنی وقتی اون مرکب رو ساختم؛ از روح خودم در آن دمیدم. اینجا یک مرکبی آماده شده که این مرکب، خودش دوباره لایه‌های مختلف داره و در هر زندگی یک شکلیه. این مرکب یک سرنشین داره که یک نفس یا راننده هست. می‌بینیم که با تعبیرات مختلفی می‌تونیم همه اینها رو داشته باشیم.

در مورد نفس خیلی چیزها شنیدیم و خیلی صحبت‌ها شده، بعضاً نفس مورد نکوهش قرار گرفته و تصورات کلی از اون برداشت شده و این ماجراهای خور و خواب و خشم و

شهوت و... و همه این کاسه کوزه‌ها رو سر مسئله نفس شکستند و خلاصه یک تصور ناقصی روی این مسئله هست.

این دیدگاهی که ما به دنبالش می‌ریم تا نفس رو بشناسیم؛ هر چیزی رو در سر جای خودش تعریف خاصی می‌کنه. طبق نمودار بالا:

- مرکب: از مرکب شروع کنیم، مرکب وسیله حرکت هست.

- شعور کیهانی: در واقع برای اینکه این مرکب استوار باشه، نیاز بوده با «شعور کیهانی یا شعور حیات» روی اون اثر گذاشته بشه.

- نیروی کیهانی، نیروی حیات، نیروی محرکه: نیاز بوده که «جان یا نیروی کیهانی، نیروی حیات» روی اون کار کنه.

- هدایت: این وسیله و مرکب، «هدایت» هم می‌خواد و اینکه چه‌جوری هدایت بشه، فلش ورودی از نفس به مرکب نشون میده که یک راننده چه‌جوری این مرکب رو هدایت می‌کنه.

- سرویس: یک ورودی دیگه هم به کادر مرکب داریم که «سرویس» هست؛ مرکب یک سرویس هم می‌خواد. یعنی برای اینکه این مرکب ادامه حرکت داشته باشه، باید بهش غذا بدیم. فرضا در این مقطعی که هستیم، غذا بدیم، بخوابونیم، ببریم، بیاریم و همه این سرویس‌ها رو باید بهش بدیم. همه اون چیزهایی که تحت عنوان خور و خواب و خشم و شهوت اسم برده شده؛ جزء سرویس مرکب محسوب میشه. نفس یک ماجرای دیگه داره؛ اینها همه‌اش مربوط به مرکبه. یک حساب دو دو تا، چهار تاست. مثلاً بنده صبح از خواب بلند می‌شم، اگر بخوام تا ظهر برم دنبال یک مسئله‌ای، به هر حال ظهر غذا می‌خوام. پس همینجا بیایم مشخص کنیم که آیا این غذا خوردن، عیب و اشکالی داره؟

حضار: نه!

استاد: شب باید بخوابیم و استراحت کنیم، باید نظافت کنیم و کلی از این قبیل قضایا رو برای مرکب داشته باشیم. آیا بدون دادن این سرویس، می‌تونیم این مرکب رو داشته باشیم؟ نمی‌تونیم داشته باشیم! بنابراین از همینجا به این بحث می‌رسیم که در خدمت

این مرکب بودن، به‌خودی خود اشکالی نداره. غذا خوردن و خوابیدن اشکالی نداره و کلاً حرکت نیاز میاره. نیاز حرکت میاره و حرکت نیاز میاره به‌عبارتی:

نیاز ← حرکت ← نیاز

اگر من حرکت کردم؛ حتماً محتاجم که حرکت کردم. عامل متحرک، عامل نیازه. هیچ غیرنیازمندی حرکت نمی‌کنه و وقتی هم حرکت که کردیم؛ حرکت دوباره نیاز میاره. همین که میریم، این خودش انرژی و خیلی چیزهای دیگه می‌خواد.

نتیجه ۱: هر نیازی ایجاد حرکت می‌کند.

نتیجه ۲: هر متحرکی نیازمند است.

به هر حال مباحثی داریم از جمله اینکه نیاز اولیه، حرکت اولیه میاره و نیاز ثانویه، حرکت ثانویه میاره و اینها یک چیزهایی‌ست که بعدها بهش می‌پردازیم و الان به اون صورت کاری باهاش نداریم تا بعد.

دوباره میایم سر این مثال اولمون. شما حسابش رو کنید که شکم سیر شده، یعنی صبح پا شدیم از خواب، خوب خوابیدیم، دوش گرفتیم و صبحانه رو خوردیم و قبراق و سر حال اومدیم بیرون. موضوع اینه که از اینجا به بعد، این مرکب آماده می‌خواد چکار کنه؟ این راننده می‌خواد این مرکب رو هدایت کنه و می‌تونه این وجودی که آماده هست و خوب خوابیده و خوب غذا خورده رو مثلاً به سمت یک سرقت ببره و یا می‌تونه او رو به سمت کمال یا به سمت هر چیزی ببره. پس شکم اشکالی نداره، اشکال در یک‌جای دیگه‌ست. مثل این می‌مونه که شما یک ماشین رو سرویس کردید، آب و روغن و باد لاستیک‌ها و همه رو بازدید کردید، ماشین کاملاً سرویس شده و جلوی در آماده‌ست. حالا یک نفر میره این ماشین رو استارت می‌زنه، موضوع اینه که می‌خواد با این ماشین چکار کنه و از این ماشین چه‌جوری بهره‌برداری کنه. ممکنه که می‌خواد با این ماشین بره سرقت یا می‌خواد بره باهاش آدم بکشه و یا می‌خواد بره به یک‌جایی که در اونجا پیگیر یک ماجرای باشه که به کمال منجر بشه. آیا ماشین گناهی داره؟ آیا تعویض روغن ماشین اشکال داره و گناه محسوب میشه؟

خود شکن آینه شکستن خطاست.

پس اشکال در شکم نیست، اشکال آینه که شکم سیر شده؛ ولی برنامه و ایده و هدفی برایش وجود نداره که می‌خواد چکار کنه. شکم سیر شده، پس خود شکم اشکالی نداره، اگر ایده‌ای بود؛ خود اون غذا خوردن و خوابیدن، متعالی می‌شد. چون در واقع داری ماشینت رو سرویس می‌کنی، پس اون تعویض روغن که انجام میدی؛ در واقع خدمت کردی. اون غذا خوردن، سرویس مرکبه و میشه تعالی. میگن: «احسنت! بارک الله! ماشینت رو خوب سرویس کردی!» یا بهمون میگن: «اصلا به ماشینت رسیدگی نمی‌کنی!». بنابراین اونطور که ما شنیدیم، یک اشکالی که وجود داره؛ آینه که دید ظاهری روی قضایا اومده و چون زورشون به ما نرسیده؛ چسبیدند به این سرویس مرکب و به غذا خوردن و به این مسئله. در حالی که عیب اصلی در نفسه؛ عیب اصلی در بحث راننده‌ایه که می‌خواد این ماشین رو برونه و موضوع آینه که بخواد اون رو کجا ببره. بدیهی‌ست که مرکب و هدایتش توسط راننده صورت می‌گیره؛ پس در این صورت، دیگه مرکب تبرئه شد و از این اتهاماتی که ما بهش زدیم؛ مبرا شد.

- نفس: حالا ببینیم که این نفس چی هست و چه‌جوری بایستی در خدمت گرفته می‌شده و ما این کار رو نکردیم. پس بحث خودشناسی اینجوریه که ما جایگاه مرکب یا جسم و جایگاه نفس و سایر جایگاه‌ها رو بشناسیم. وقتی جایگاه‌ها رو شناختیم؛ دیگه می‌دونیم باید به کجا مراجعه کنیم. طبق نمودار بالا:

- حافظه فیزیکی کیهانی: این مرکب و وسیله حرکت ما، یک ارتباط فیزیکی کیهانی داره. یعنی این مرکب در کیهانه و هر ذره‌ای در کیهان با کیهان در یک اکوسیستمی هست که با همه ذرات در ارتباطه. پس ما توسط این راننده به‌نوعی «حافظه فیزیکی کیهانی» داریم. یعنی وقتی این مرکب حرکت می‌کنه؛ در حافظه کیهانی ثبت میشه که حرکت کرده، رفته اومده و این راننده هم می‌تونه این حافظه کیهانی رو بخونه. ما می‌تونیم حافظه کیهانی رو بخونیم. مثلاً الان وقتی به فضا نگاه می‌کنیم؛ چی می‌بینیم؟ حافظه کیهانی رو می‌بینیم که مثلاً داره به ما می‌گه که این گذشته چهار سال و نیم قبل این ستاره آلفا قنطورس (Alpha centauri) هست یا اون تصویر، مال صد میلیارد سال

قبل این ستاره‌ست یا این تصویر، مال هشت دقیقه قبل خورشیده. این حافظه کیهانیه و این راننده می‌تونه این حافظه کیهانی رو ببینه و بخونه.

- حافظه شعوری کیهانی: مطابق نمودار بالا در مورد نفس، یک بحث مهمی وجود داره که این راننده، یک تشعشع شعوری هم داره که این تشعشع شعوریش داره به «حافظه شعوری کیهانی» ارسال میشه و اون هم «انعکاس شعوری» داره که: انعکاس شعوریش یا «انعکاس شعوری منفی» و یا «انعکاس شعوری مثبت» هست که برمی‌گرده به سمت ما.

اما یک‌خرده بیشتر در مورد حافظه شعوری کیهانی توضیح بدم که انعکاس شعوری ما رو ثبت و ضبط می‌کنه. یعنی مثلاً اگر نور ساطع بشه؛ ما می‌گیم این نور داره با سرعت نور حرکت می‌کنه. اگر یک صوت ساطع بشه؛ می‌گیم داره با سرعت صوت، حرکت می‌کنه. اما اگر شعور ساطع بشه چی؟ با اون تعاریفی که داشتیم جواب بدید.

حضور: بدون زمان، صفر ثانیه.

استاد: احسنت! چقدر طول می‌کشه که این شعور تا اونور جهان هستی بره و برگرده؟ صفر ثانیه. چون شعور نه ماده بود و نه انرژی بود. شعور در صفر ثانیه در هستی انعکاس پیدا می‌کنه. شعور کمیت نداره و در هومیوپاتی هم که با شعور کار می‌کنند یک ذره از اون آبی که حاوی اون شعوره؛ با یک اقیانوسش برابره. در واقع اونها هم به این نتیجه رسیدند. پس در کسری از ثانیه، در یک چشم بهم زدن که البته یک چشم بهم زدن هم خیلی براش زیاده؛ انعکاس شعوری به هستی منتقل می‌شه و هستی، اون رو برمی‌گردونه روی خود ما.

- مبحث آلودگی هستی: از اینجا ما یک بحثی پیدا می‌کنیم به نام آلودگی هستی. یک آلودگی محیط زیست داریم و حالا یک آلودگی هستی هم داریم. آلودگی هستی، انعکاس شعور معیوب به هستی‌ست. جهان هستی آنّا از یک شعور معیوب باخبر میشه، ولی اگر یک نوری از اینجا ساطع بشه تا بخواد به مقصد برسه، مثلاً میگن که این نور تا اونجا پانزده میلیارد سال تو راهه حالا تا مسیرهای بعدی و بعدیش. بنابراین ما یک مسئله‌ای داریم که مسئله خیلی مهمیه و اون هم ماجرای آلودگی هستی‌ست. امروزه از مولکول‌های آب عکس انداختند و نشون دادند که اگر این مولکول آب در برابر یک کلام

منفی قرار بگیره؛ شکل درهم و برهمی پیدا می‌کنه و در برابر یک کلام مثبت، شکلش منظمه. سوال اینه که آیا آب زبان ما را می‌فهمه؟ آیا می‌فهمه که مثلاً بهش گفتید: «اِکبیری، خاک بر سرت!»؟

حضار: نه!

استاد: یا سوال دیگه اینکه حالا اصولاً به چه زبانی بهش بگیم؟ فارسی بگیم؟ ترکی بگیم؟ انگلیسی بگیم؟ به چه زبانی بگیم؟ آیا آب همه زبان‌ها رو می‌فهمه؟ نمی‌فهمه! چه چیزی رو می‌فهمه؟

حضار: شعور.

استاد: انعکاس شعوری. اون هم به این دلیله که ساختار خود آب از شعوره و وقتی اون شعور هم میاد، با همدیگه یک پارازیت شعوری یا یک تداخل شعوری ایجاد می‌کنند که شعور آب تغییر می‌کنه؛ یا مثبت یا منفی شعور آب تغییر می‌کنه که در اون حالت، متناسب با اون تغییر یک شکلی رو هم پیدا کرده. حالا اگر از یک زویه‌ای بالاتر بریم و از اونجا به جهان هستی نگاه کنیم؛ خود جهان هستی مثل یک کریستال آب می‌مونه. یعنی اگر بر فرض محال، بتونیم بریم از جایی خیلی بالاتر به خود جهان هستی نگاه کنیم؛ خود جهان هستی هم یک کریستال آبه. اگر به داخل یک کریستال آب هم بریم؛ برمی‌خوریم به یک جهان عظیمی مثل همین جهان خودمون. حالا وقتی که جهان هستی در معرض شعور معیوب قرار می‌گیره؛ مثل اینه که ما یک کریستال آب رو در معرض شعور معیوب قرار دادیم. چون شعور کمیت نداره، چه یک کریستال آب باشه و چه یک کریستال به گستردگی جهان هستی باشه؛ فرقی نمی‌کنه. چون شعور کمیت نداره، وقتی که ما یک شعور معیوب رو ارسال کنیم؛ کل این کریستال تحت تاثیر قرار می‌گیره و اون تاثیراتش دوباره بازتاب‌های خاصی رو برای ما برمی‌گردونه و ما دوباره در معرض شعور معیوب قرار می‌گیریم. اینجاست که مثلاً می‌بینیم در یک برهه‌ای، اصطلاحاً روح شرارت بر کره زمین حاکمه یا روح... حاکمه و... در حالی که همچین چیزی نیست که روح قضیه‌ای حاکم باشه، این فقط بازگشت تشعشعات شعوری مختلفه؛ چه مثبت و منفی و اینه که می‌تونه به سمت ما برگرده. وقتی این تشعشع شعوری برمی‌گرده؛ خودش می‌تونه حوادث و مسائلی رو دوباره در روی زمین فعال کنه و یا از فعالیت بندازه. مثلاً ما نمی‌دونیم چرا یک‌دفعه نهنگ‌ها دست به خودکشی دسته جمعی می‌زنند. مثلاً

شاید ظاهراً ما ندانیم که چرا شب می‌خوابیم و صبح بیدار می‌شیم و یک‌دفعه می‌بینیم که ویروس سارس از توی هاگ خودش اومده بیرون. یک شبه که به وجود نیامد؛ پس تا حالا کجا بوده؟ یا یک‌دفعه می‌بینیم که ویروس ایدز اومد. هر چند می‌گن که از میمون اومده و اینطور شده و اونطور شده؛ ولی باز همه قضایا اینها نیست. فعال شدنشون اینطوره که بعضی از پدیده‌ها، خصوصاً میکروارگانیسم‌هایی با تشعشعات شعوری منفی فعال می‌شند و بعضی‌ها با فعالیت شعوری مثبت فعال می‌شند.

بنابراین، شاید در نهایت، این پدیده‌ها روی صحنه اکولوژی زمین و روی صحنه زندگی ما تغییرات و تاثیراتی رو به وجود بیاره. شاید اگر یک روزی مسائل شعوری به‌طور کامل فهمیده بشه و خوشبختانه این مسائل عکس‌برداری از مولکول آب و کارهایی که داره صورت می‌گیره هم مکمل این قضایا هست؛ شاید یک روزی انسان شروع کنه به شارژ شعوری مثبت هستی. یعنی متقابلاً ببینه که باید یک چیزی رو به هستی منعکس کنه و به هر حال یک برنامه‌ای رو با هستی آغاز کنه که از ماحصل اون بتونه بهره‌داری بهینه‌تری داشته باشه و به این نتیجه برسه که جهان هستی یک برگردان‌کننده و یک بازتاب‌دهنده‌ست و دیمی نیست.

واقعیت امر اینکه که در رابطه با جمع، این مسئله فیزیکی نیست که بگیم برآیند شعوری، اینجوری نیست. ولی شما حساب کنید که در واقع تک‌تک انسان‌ها روی کره زمین این تاثیر رو می‌گذارند. ما در موضوع روح جمعی به یک شکل دیگه صحبت کردیم. در واقع اگر ما دستمون رو تکیه بدیم؛ انگیزه حرکت دست ما در کل هستی انعکاس داره. ما این رو با زبان شعور می‌تونیم ثابت کنیم، ولی به زبان فیزیک می‌گیم تا این موج اثرات فیزیکیش بره در هستی پخش بشه؛ سال‌ها طول می‌کشه. اما در مورد مسئله بازتاب شعوری، چون زمان نمی‌خواد؛ مسئله‌ای‌ست که الان انسان پیش رو داره و در نهایت حتی روی طول عمر انسان اثر می‌گذاره. مثلاً شما ببینید که در یک‌جایی در عهد عتیق، صحبت از عمرهای بیش از هزار سال بوده. مثلاً در کتاب عهد عتیق می‌گه نوح هفتصد سالش بوده که تازه شروع کرده به ساختن کشتی، یعنی در عهد عتیق صحبت از عمرهای طولانی بوده. حالا به هر حال اینها یک نظریه‌ست. چون از تاثیراتی که این انعکاس شعوری می‌گذاره، اینه که روی بحث نیروی کیهانی، نیروی حیات هم تاثیرات زنجیرواری می‌گذاره. به هر حال اینکه چرا بعداً عمر کوتاه شده؛ ممکنه به‌خاطر یک‌سری مسائل این‌چنینی و تاثیراتی بوده که روی نیروی حیات و این قضایا این اتفاق

افتاده. نمی‌دونیم! ولی به‌طور کلی الان دیگه اینجا می‌خوایم در مورد فهم این موضوع صحبت کنیم که اگر من دستم رو تکون بدم، انگیزه حرکت دست من هر چه هست؛ کل هستی رو تحت الشعاع و تحت تاثیر قرار میده. این نتیجه مهمیه که می‌خوایم بگیریم و بعد اگر این نتیجه رو گرفتیم؛ اون وقت خیلی ماجراهای دیگه‌ای پیش میاد که باید بهشون بپردازیم و بدونیم که اصولا ما چه‌جوری باید با هستی حرف بزنیم و رفتار کنیم. وقتی اینها رو بی‌تاثیر بدونیم، فکر می‌کنیم که ما هر کاری هم که انجام بدیم؛ این عظمت تحت تاثیر ما قرار نمی‌گیره. ولی یک روزی که بدونیم این عظمت نشسته تا ببینه که ما چه تشعشعی و چه پیامی بهش می‌دیم؛ پامون می‌چسبه به زمین. یعنی این عظمت تحت تاثیر ماست. این یک مطلب حائز اهمیتیه‌ست.

- ادامه مبحث نفس: پس الان این مرکب، یک راننده داره دیگه. فرض کنید ما می‌گیم این راننده اینجاست و داره این جسم رو هدایت می‌کنه. بر حسب اینکه راننده چه‌جوری داره این مرکب رو هدایت می‌کنه؛ یک نوع تشعشع شعوری و تشعشع فکری و بازتاب‌های فیزیکی داره. مثلا اگر الان نوار الکتروانسفالوگرافی (Electroencephalography) بگذاریم، از این فیزیک علائمی میاد و یا اگر نوار قلب بگیریم؛ این فیزیک علائمی میده. اما راننده، تشعشع شعوری داره. این تشعشع شعوری راننده داره میره در حافظه شعوری کیهانی ثبت میشه و از اونجا انعکاس شعوری داریم که می‌تونه انعکاس شعوری منفی یا انعکاس شعوری مثبت باشه و این انعکاس، دوباره داره برمی‌گرده به هستی و ما هم جزء هستی هستیم. پس راننده دوباره همون انعکاس شعوری رو دریافت می‌کنه و به‌عبارتی مرکب هم دوباره از اون برخوردار میشه و می‌گیریمش. لذا یک زمان‌هایی آگاهی‌ها هم از این موضوع تاثیر می‌گیره و مثلا آگاهی‌های شرارت‌بار رشد پیدا می‌کنه و حتی این میزان هم خودش یک بحثیه‌ست که مثلا یک زمانی می‌بینیم موج آگاهی داره میاد و آگاهی کماله و یک‌جا آگاهی داره میاد که آگاهی منفی و شرارت‌بار هست. شاید این رو یک‌خرده هم بتونیم در عرصه‌های مختلف بررسی کنیم. یعنی مثلا الان از منظری به دنیا نگاه کنیم که ببینیم اوضاع به چه صورتیه و بازتاب انعکاس شعوری مثبت روی آگاهی چیه و بازتاب انعکاس شعوری منفی روی آگاهی چیه.

سوال حضار: اگر مثل همون قطره آب، از بالاتر به جهان هستی نگاه کنیم؛ آیا میشه بگیم که جهان هستی می‌تونه از بیرون از خودش هم شارژ بشه یا فقط از داخله؟

استاد: شعور داخل و بیرون نداره. شما چه بری مرکز یک کریستال آب چه بری به اطرافش، فرقی نداره.

ادامه سوال: ولی اگر در جای خودش ثابت باشه و شعوری بر اون اثر نگذاره؛ به خودی خود شارژ نمی‌شه؟

استاد: به‌خودی خود یک شعوری باید به این قضیه برسه. یک شعوری داریم که شعور جای‌کننده اون هست، یعنی شعوری‌ست که اون رو جاری کرده. در واقع همین شعور کیهانی که در موردش صحبت می‌کنیم؛ اون رو جاری کرده. اما یک شعور دیگه هم هست که در این تداخل می‌کنه. یعنی ما از اون شعور کیهانی شعور گرفتیم و برقرار شدیم؛ حالا خودمون هم تشعشع شعوری داریم و دوباره خودمون رو تحت تاثیر قرار میده.

سوال: منظور من اینه که وقتی از بیرون از جهان هستی، از بالا بهش نگاه کنیم که دیگه مثل یک قطره‌ست؛ آیا از بیرون هم می‌تونه عواملی وجود داشته باشه که باعث شارژش بشه؟

استاد: ما در مورد هستی، کلیات رو می‌دونیم. مثلاً الان سلول، من رو می‌شناسه و من سطح بالاتر رو می‌شناسم؛ ولی دیگه نمی‌دونیم که اون سطح بالاتر، کی رو می‌شناسه. بعد اگر در خود سلول هم بریم، DNA سلول رو می‌شناسه، وقتی به داخل DNA بریم؛ یک خودش یه زیرمجموعه داره و زیرمجموعه اون هم زیرمجموعه داره و این زیرمجموعه‌ها همینطور ادامه پیدا می‌کنند. بنابراین، ما نمی‌دونیم که اگر الان دو پله بریم بالاتر چی هست، ولی چیزی که می‌دونیم؛ یک استدلال واضحی داره. البته از نظر من واضحه، چون فقط کافیه قوانین شعور رو بدونیم. همین قوانینی که در موردشون صحبت کردیم و گفتیم که شعور، زمان و مکان نداره و کمیت‌پذیر نیست؛ همین یک موضوع برای ما کافیه که این بحث رو نتیجه بگیریم و بعد در نهایت به یک نوع تزکیه‌ای می‌رسیم که در موردش صحبت کردیم و گفتیم تزکیه تشعشعاتی‌ست. یعنی در قبال این مسئله، موضوع به این‌صورت میشه که وقتی واقف شدیم به اینکه جهان هستی داره از یک پلک زدن من تاثیر می‌گیره؛ اون‌وقت یک بحثی پیش میاد که ما با جهان هستی چکار کنیم و چه‌جوری با جهان هستی تا کنیم؟ باهاش چه‌جوری رفتار کنیم؟

پس این بحث ضرورت پیدا می‌کند؛ بنابراین به یک دستورالعمل‌های جدید می‌رسیم. البته جدید نیست؛ بلکه بوده و هست و کم و بیش هم می‌دونیم. ولی برای ما اهمیتی نداشته و ما بهش واقف نبودیم، اما الان دیگه وقتی واقف شدیم؛ مجبور می‌شیم اونها رو جدی بگیریم و با دقت خاصی به هستی نگاه کنیم. با دقت خاصی با هستی برخورد کنیم و بدونیم که انقدر حساسیت و تاثیر پذیری وجود داره.

سوال: استاد ببخشید آیا با حذف مرکب، نفس هم حذف میشه؟

استاد: زمانی که این حذف بشه، زمانی‌ست که من متحرک و من ثابت به یکتایی برسند؛ خلیفه الهی. خلیفه الهی، یعنی در واقع ما نشستیم در یک کالسکه‌ای و داریم این کالسکه رو می‌رونینم. کالسکه هم یک سر نشینی داره که سلطانه. ما داریم سلطان رو حمل می‌کنیم که مهرش می‌تونه خیلی کارها برای ما انجام بده. بنابراین ما داریم همه چیز رو با خودمون حمل می‌کنیم. سلطان با مهرش و ما با همه این قضایا، داریم می‌ریم یک‌جایی که کالسکه رو بذاریم کنار و بنشینیم بغل دست شاه و بگیریم رسیدیم؛ حالا اون مُهرت رو بده بگذاریم اینجا. اما الان نمی‌دونیم سرنشین این کالسکه کیه و فقط داریم به یک سمتی می‌تازیم تا بریم و از جهنم عبور کنیم و اینها بره کنار و بعد از اون، من ثابت و من متحرک بمونند و بر هم منطبق بشن. وقتی این دو بر هم منطبق بشند، همونطور که تا اینجا می‌گفتیم چه‌جوری باید از من متحرک استفاده کنیم؛ اونجا می‌گیم از روح الله چه‌جوری باید استفاده کنیم. حالا که ما مهر سلطان رو داریم، اگر مهر سلطان پیش ما باشه؛ ما باهاش چکار کنیم؟ خیلی کارها میشه باهاش کرد و هر کسی بر اساس آگاهی خودش، می‌تونه از این مهر استفاده کنه.

- آگاهی کیهانی - تفاوت شعور کیهانی و آگاهی کیهانی: طبق شکل بالا یکی دیگه از ورودی‌های این راننده، «آگاهی کیهانی» هست. آگاهی کیهانی، اطلاعات هستیه. شعور کیهانی، شعور حیاتیه؛ پس اینجا شد دو تا مقوله مختلف. تا حالا می‌گفتیم شعور کیهانی، شعور الهی و اینجا یک تفکیک دقیق‌تری پیش میاد که وقتی می‌گیم:

آگاهی کیهانی، یعنی اطلاعات هستی.

وقتی می‌گیم:

شعور کیهانی، یعنی شعور حیات.

یعنی مجبوریم یک تفکیک داشته باشیم و اسم‌گذاری‌هایی کنیم که اینها رو جدا کنیم. شعور حیات با اطلاعات هستی فرق می‌کنه. شعور حیات می‌گه که یک اتم چه‌جوری بچرخه و این هستی چه‌جوری کنار هم قرار بگیره. اما آگاهی می‌گه که اصلاً چه‌جوری و چرا به وجود آمده؟ اینکه چرا به وجود آمده با اینکه چطور به وجود آمده؛ دو تا مقوله است.

اینکه چطور به وجود آمده؟ می‌گیم: از مولکول‌هاست و مولکول‌ها از اتم و... به هر حال انرژی فشرده‌ست.

برای چی به وجود آمده؟ میشه یک ماجرای دیگری که اینها تفکیک میشه.

صحبت حضار: در ویدیو موجود نیست.

استاد: تسلط بر این قضیه در این مرحله در توانایی یا در شرح وظیفه ما نیست. این مرکب، این دُرشکه، باید این راه رو طی کنه. باید از این مسیر باید عبور کنه؛ قرار نیست که چیزی غیر از این باشه. حالا این تسلطی که شما می‌فرمایید؛ چطور، چگونه و بعد باهاش چه کاری صورت بگیره؟

سوال: استاد من می‌خوام به اون سفرهای مجازی اشاره کنم.

استاد: بحث سفر مجازی مربوط نفسه؛ نه مرکب. آگاهی.

عشق گوید راه هست و رفته‌ام من بارها

من متحرک میره؛ نه مرکب. مرکب در اینجا قوانین خاص خودش رو داره ولی نفس هم امکانات و مسائل خاص خودش رو داره.

منظور از اطلاعات هستی اینه که چرا به وجود آمده؟ اما اینکه چگونه به وجود آمده، یک مقوله دیگه‌ست. چگونه و چرا با هم فرق می‌کنه. اطلاعات به هستی داده شده، الکترون الان داره می‌چرخه، اتم داره می‌چرخه، اما چرا می‌چرخه؟ به این مسئله توجه بفرمایید. مثلاً می‌گیم که اتم هیدروژن، هلیوم و... دارند به این‌صورت می‌چرخند. یک

فیزیکدان نمی‌تونه بگه چرا می‌چرخه؟ ولی کشف کرده که می‌چرخه. حالا اگر قرار باشه که ما بگیم اصلا چرا می‌چرخه و اصلا چرا باید بچرخه؟ این منظومه شمسی و فلک چرا داره می‌چرخه؟ ما چرا اینجاییم؟ دونستن این نیاز به اطلاعات داره که بیاد مثلا فلسفه خلقت رو تعریف کنه.

راننده با اون سنسورهایی که داره؛ می‌تونه ببینه و بشنوه. مثل رانندگی خودمون که داریم می‌بینیم، می‌شنویم و چیزهایی رو از محیط کسب می‌کنیم. این راننده هم بخش‌های سنسوری داره که هم به‌صورت اجمالی و هم به‌صورت کلی‌تر با هم مورد بررسی قرارشون می‌دیم. همونطور که عرض کردم، این بخش نفس یا راننده رو به‌صورت جداگانه نگاهی بهش می‌اندازیم. همون عالم فیزیک که حوزه‌های مختلف و این چهار تا میدان رو کشف کرده که شامل «میدان گرانشی»، «میدان الکترومغناطیسی»، «میدان هسته ضعیف» و «میدان هسته قوی» میشه و چهار تاشون هم در واقع یکیه، چون وحدت میدان‌هاست؛ یک روزی میاد این رو هم توضیح میده که به چه صورتی می‌چرخه. ولی اینجا باز هم در بحث فیزیکه.

اما منظورم از اینکه «چرا می‌چرخه؟»؛ اینه که اصلا می‌چرخه که چی بشه؟ این انسان اومده، اینجوریه، این فیزیولوژی‌شه، این ساختارش، وجودشه و... ما داریم همه اینها رو در میاریم؛ ولی در نهایت برای چی؟ این آمدن و رفتن ما بهر چه بود؟ قراره چی بشه؟ این اطلاعات و آگاهی، دیگه فیزیک نیست که بیاییم و اوربیتالیک در بیاریم و بررسی کنیم. منظور از اطلاعات هستی، ماجرای حقیقت قضیه‌ست که این ماجرا و این سناریو چیه؟ یک‌موقع می‌گن اینها بازیکن‌ها هستند و یک موقع می‌گن اصلا سناریو چیه. ما بازیکن‌ها هستیم؛ اما سناریو چیه؟

پس این، دو تا موضوع مستقل و جداگانه‌ای‌ست که باهاش برخورد می‌کنیم. چراییش همیشه اطلاعات بخش حقیقت هستی. اما مسئله دیگه‌اش داره راجع به فیزیک هستی صحبت می‌کنه. پس میشه فیزیک هستی و فلسفه هستی. به زبان سمبلیک وقتی که الکترون‌های یک اتم در اوربیتال‌هاش می‌چرخه؛ یک خاصیتی داره و بستگی به تعداد الکترون‌ها و مسائل دیگه‌اش، خواص شیمیایی و فیزیکی خاصی پیدا می‌کنه. اگر بخواهیم این مسئله رو با فیزیک انطباق بدیم؛ اینجوری نیست. یعنی الان اگر یک فیزیکدان اینجا باشه، می‌گه ما اصلا عنصری نداریم که بخواد رد بشه و مثلا عنصر

هیدروژن بخواد از ستاره‌ها انتقال پیدا کنه؛ اصلاً همچین چیزی نداریم. ولی از نظر فلسفی ممکنه که بخواد یک مطالبی رو بیاد توضیح بده. باید رفت دنبال اون، وگرنه از نقطه‌نظر این قضیه همچین چیزی نیست. منتها یک موقع می‌بینیم که منظور از اکسیژن، یک نیرو، یک انرژی یا یک چیزی‌ست که برای حیات ما کاملاً لازمه و چاکراهای ما دارند اونها رو می‌گیرند و انرژی‌های مختلف رو برای کالبدهای مختلف ما تامین می‌کنند؛ این صحبت راجع به اون اکسیژنه؛ نه این اکسیژن.

پس این بحث مرکب و روح الله و جان بود.

- ادامه مبحث نفس - نرم افزارهای نفس: نرم‌افزارهای مختلف و متعددی در نفس وجود داره.

- نرم‌افزار فطرت: یک مادربرد اصلی هست. چون هم مادربردهای (Motherboard، تخته مدار اصلی)، کلی داریم و هم مادربردهایی داریم که زیر مجموعه پیدا می‌کنند. یعنی مادربردهای زیر مجموعه هم داریم. پس ما یک نرم افزار کلی داریم که در اون نرم افزار کلی، برنامه کلی داده شده. «فاذا سویتة و نفخت فیه من روحی»، این به ما داده شد. «ونفس وما سواها»، یعنی وقتی نفس رو عَلم کردیم، «فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» فجور و تقوا رو به اون الهام کردیم. البته داره به زبان اینجا میگه، در واقع یعنی برنامه‌ای براش نوشتیم که هم می‌تونه به سمت فجور بره و هم می‌تونه به سمت تقوا بره؛ یعنی قابلیتش رو بهش دادیم. پس یک برنامه‌های کلی ثابتی به ما داده شد. مثلاً اونجایی که گفت: «بخور و بیاشام و به این درخت نزدیک نشو!» که توضیح دادیم یعنی کیفیت رو به ما القا کرد؛ در واقع میل به از حالی به حالی دیگر شدن، تحول و دنبال یک حال جدید گشتن رو به ما داد. الان همه ما همه‌اش دنبال همین هستیم که این حالمون از یک حالی به حال دیگه تغییر کنه و دنبال منقلب شدن هستیم؛ این در فطرت ماست. ما وقتی که به دنیا می‌ایم، این قضیه با ما هست و دنبال این هستیم که یک حال جدید، یک تحول جدید، یک منقلب شدن رو داشته باشیم و همه‌اش دنبال این هستیم؛ چون این در فطرت ماست. یک‌موقع برای متحول شدن دنبال کمال می‌ریم، یک‌موقع برای متحول شدن دنبال مشروبات الکلی می‌ریم، یک‌موقع برای متحول شدن دنبال مواد مخدر می‌ریم. یعنی دنبال یک حال جدید هستیم و این تمایل، در فطرت ما خوابیده که دنبال یک حال جدیدیم و همینجور در به‌در دنبال این

می‌گردیم. در این رابطه اگر نتوانیم یک‌سری راهکارها و چیزهایی رو در کمال پیدا کنیم، ممکنه یک‌دفعه برای اون منقلب شدن، این تمایل رو در مواد مخدر ا چیزهای دیگه به کار بگیریم. پس یک برنامه‌هایی نه‌تنها در این زندگی، بلکه در زندگی‌های دیگه ما هم انگیزه حرکت ماست؛ یعنی «باد» هست. از چهار عنصر باد و آب و خاک و آتش، این انگیزه، عنصر باد هست. «باد» عنصری‌ست که انگیزه و یک عامله حرکت؛ نقش باد اینه. البته از این نقطه‌نظر هم موضوع رو بررسی می‌کنیم و در مورد باد و آب و خاک و آتش توضیح می‌دیم.

پس فطرت، یک مادربرد اصلی‌ست که مرتبا داره «اختیار» و «میل به چپ، میل به راست، میل به متحول شدن و حال جدیدی پیدا کردن» رو به ما پالس می‌کنه و ما مدام ناآرام هستیم و نمی‌دونیم که چرا ناآرامیم.

- نرم افزار نهاد: نهاد هم خودش یک مادربرده و در واقع خودش یک نرم افزار مادره؛ نرم افزار اصلی است. اما در هر زندگی، میاد یک شکلی می‌گیره و یک چیزهایی رو در میاره بیرون. مثلا از روز اول نگفت که من این آدم رو حسود کردم. اما یک‌جایی بعد از اینکه در این قوس نزولی آمدم پایین، اشاره می‌کنه و می‌گه: «خلق الانسان هلوعا»، یعنی انسان حریصه و اینطوره و اونطوره. در حالی‌که روز اول اصلا همچین چیزی نبود؛ روز اول گفت: «علم آدم الاسماء كلها». روز اول نگفت که من الان یک آدمی می‌آفرینم که حسود و بخیل و اینهاست؛ بلکه همه‌اش تعریف و تمجید بود. «عرضهم علی الملائکه»، آیا زمانی که آدم رو به ملائکه عرضه کرد؛ یک موجود حسود و بخیل و مغرور و اینها رو معرفی کرد؟ همچین چیزی نبود. روز اول، همون «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» بود، موجودی بود که همه علم‌ها رو داشت؛ حتی علم خدایی رو. یعنی آدم «موجود نمایشگاهی» بود که عرضه کرد.

«موجود نمایشگاهی» چیه؟ وقتی می‌خوان یک چیزی رو تولید کنند، ابتدا نمونه‌ای درست می‌کنند و می‌گذارند در نمایشگاه و می‌گن می‌خوایم این رو درست کنیم. اما اگر بگید که من یکی‌اش رو می‌خوام؛ می‌گن که این باید بره تو خط تولید، سفارش بدید، سال فلان این ماشین رو بهتون تحویل می‌دیم. موجود نمایشگاهی صرفا یک موجود کاملی بود؛ یعنی اون چیزی که این موجود قراره بشه. ما الان هنوز در خط تولیدیم،

هنوز در میانه راه خط تولیدیم و فعلا باید بریم کارهای متعددی روی ما انجام بشه؛ تا آخر از خط تولید در بیایم بیرون.

پس نهاد در هر مقطع از زندگی بر اساس چیزهایی که دریافت کرده؛ شکل می‌گیره و میشه «نهاد، سرشت، طینت». طینت رو خدا به ما داده؟ مثلا اونجا گفته:

گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگردد
با طینت اصلی چه کند بدگهر افتاد

ولی آیا طینت رو خدا به ما داده؟ سرشت و نهاد و خدا به ما داده؟

حضار: نه!

استاد: او فطرت رو داده؛ ولی نهاد یا سرشت یا طینت، محصول خودمونه. همونطور که قبلا هم اشاره داشتیم، بچه‌ای که اینجا متولد میشه؛ یک شخصیت اولیه داره. هیچ دو تا بچه‌ای مثل هم نیستند، هیچ دو نوزادی حسادتشون در یک حد استانداری نیست. یعنی یکی بیشتر حسوده و یکی کمتر حسوده، یکی کنجکاوتره و یکی نیست و... یعنی می‌بینید که حتی در اعضای یک خانواده، اگر پنج تا بچه باشند؛ پنج تا شخصیت مختلف دارند. یکی آرامه و یکی ناآرامه؛ یکی از همون ابتدا به‌ساکن برتری‌طلبه. پس یعنی اینها با ما به دنیا میاد، این چیزی‌ست که روانشناسی نمی‌دونه؛ ولی ما مطمئنیم. یعنی نوزادی که به دنیا میاد؛ برتری‌طلب یا مثلا مهرطلب به دنیا میاد.

حضار: در فطرتشه؟

استاد: در فطرت نه!

سوال: آخه می‌گید وقتی به دنیا میاد؛ اینها داره.

استاد: مگر دنیا نقطه صفره؟ دنیا نقطه صفر نیست. مثلا یک بچه به دنیا میاد و عزلت‌طلبه. مادرهایی که چند تا بچه دارند، اگر برگردند و نگاه کنند، می‌بینند که مثلا یک بچه‌شون از همون نوزادی کاملا تهاجمیه و یکی کاملا آرومه. در روان‌شناسی میگن که مهرطلب و عزلت‌طلب و برتری‌طلب، اینطوریه که بر اساس رفتاری که محیط انجام داده؛ یکی واکنش تهاجمی نشون میده و میشه برتری‌طلب، یکی فرار می‌کنه و میشه عزلت‌طلب و یکی هم از در سازش در میاد و میشه مهرطلب. اما نوزاد این واکنشی رو

که نشون میدی؛ از کجا میاره؟ چرا تهاجم می‌کنه؟ چرا فرار می‌کنه؟ چرا سازش می‌کنه؟ از کجا می‌فهمه که تهاجم کنه یا فرار یا سازش؟ نوزاد این رو با خودش آورده. امتحان کنید و ببینید که در نوزاد، یک آورده‌ای هست که آماده واکنشه و به‌محض اینکه اولین تهاجم‌ها اتفاق می‌افته؛ این رو ابراز می‌کنه که تهاجمی‌ست. پس این نهاد، نرم‌افزاری‌ست که در هر زندگی، یک شکل می‌گیره و میشه نرم‌افزاری که حاوی یک اطلاعاتی‌ست. مثل یک فلش کارتی‌ست که محصول این زندگی ماست و وقتی بزنیش تو دستگاه، معلوم میشه که ماحصل اول و آخر ما در این زندگی چیه؟

پس ما نهاد زندگی قبلیمون رو داریم و نهاد این زندگی‌مون هم به اون اضافه میشه و بعد از مرگ، رفتار کالبد ذهنی، تابع نهاد اینجا و زندگی‌های قبلیمونه. کسی نمی‌تونه بگه که تقصیر من چیه که خدا من رو حسود کرده! من رو اینجوری آفریده! پس اینها ماحصل قبله. یعنی ما قبلاً زندگی‌هایی داشتیم که هیچ شباهتی هم به اینجا نداشته. توضیح هم دادیم که در زندگی‌های قبلی، ابعادی هم اضافه‌تر داشتیم و ماحصل اون زندگی باعث شده که در اینجا یکی کنجاوتره و یکی نیست یا یکی میلِ عطف به خود داره. همون که توضیح دادیم که از روز اول گفتند: «اشْجُدُوا لِآدَمَ»، یعنی از فاز اول ما رو عاشق خودمون کردند و فاز بعدیش عاشق خودمون و دیگری و فاز سومش فقط عاشق دیگری، یعنی عطف کامل به بیرون، رحمانیت کامل به بیرون. در این فازهای کلی که طی می‌کنیم، یکی عطف کامل به خودش خیلی شدیده؛ ولی در یکی دیگه کمتره. اگر دقت کنیم؛ اینها رو مخصوصاً در اطفال می‌تونیم مشاهده و رویت کنیم.

من کمال پذیر، من ضد کمال که همون چیزی‌ست که می‌گیم این شبکه مثبت و این شبکه منفی اینجا‌ست:

موسی و فرعون در هستی توست
باید این دو خصم را در خویشتن جست

دوباره می‌بینیم که من‌های متعددی داریم و به‌طور کلی هر کدوم از این من‌های متعدد نقش خودشون رو بازی می‌کنند.

- روح هادی: روح، هادیه و بخش مثبت و منفی و همزاد مثبت و همزاد منفی داره.

▪ **همزاد منفی و همزاد مثبت:** مثلاً شما بعضی موقع‌ها با همزاد برخورد کردید که نقش منفی داشته؛ این تجربه رو باید داشته باشید.

حضور: بله، داشتیم.

استاد: البته ما اون موقع گفتیم که اگر این اومد و اینجوری بود؛ این مال شبکه منفیه و دیگه وارد این مقوله نشدیم. گفتیم که این همزاد منفی در خدمت حکمت و مسائل منفی و اشتیاق‌های منفی ما رو پاسخ میده. در این رابطه منفی، مثلاً یک نفر که خیلی مایله یک همکار برای یک سرقت داشته باشه؛ می‌بینیم که افراد مختلفی به پستش می‌خورند و با یکی آشنا میشه که اون برای رسیدن به این اشتیاق دستیار خوبی براش بشه.

از طرف مثبت هم وقتی که مثلاً ما می‌گیم: «کاش می‌شد به یکی کمک کنیم!»؛ می‌بینیم که افراد مختلف سر راه ما سبز می‌شند تا ما بتونیم در اون رابطه‌ای که می‌خوایم و دوست داشتیم و اشتیاق داشتیم کمک کنیم؛ به اون مسئله برسیم. پس در واقع همزادها در خدمت حکمت هستند و شما هم حتماً با این موضوع برخورد کردید. منتها ما اونجا گفتیم که اگر اینجوری بود؛ این مال شبکه منفیه و بهش توجه نکنید! چون نمی‌خواستیم مدام با پیچیدگی‌هایی برخورد کنیم.

- **من کَمی:** میایم سراغ من کَمی. منی که کمیت‌ها رو ارزیابی می‌کنه؛ در واقع میایم سراغ عقل.

من کَمی یعنی پایه عقل رو و من کیفی یعنی پایه عشق رو در «نفس» داریم. ببینید همه‌اش داریم راجع به نفس صحبت می‌کنیم.

▪ **عقل شناختی:** عقل شناختی جمع آوری اطلاعاته.

○ «**سنسورهای فیزیکی**»: این اطلاعات شامل اطلاعات فیزیکی میشه که توسط همون «سنسورهای فیزیکی» دریافت میشه. همینطور سنسورهای ذهنی و فراذهنی هم داریم.

○ «**سنسورهای ذهنی**»: در مورد «سنسورهای ذهنی» توضیح دادیم که ادراکاتی هست که سنسورهای فیزیکی ما متوجه نمی‌شند؛ ولی سنسورهای ذهنی متوجه می‌شند. یعنی اگر اینجا این نور چراغ بالای سر من پنجاه بار در ثانیه خاموش و

روشن همیشه، سنسور فیزیکی من متوجه نمی‌شه؛ ولی ذهن من متوجه میشه که این داره پنجاه بار در ثانیه خاموش و روشن میشه. یکی از دلایل خستگی ذهنی انسان همین فرکانس‌هایی‌ست که ذهن ما ناخواسته ما متوجه میشه؛ ولی سنسورهای فیزیکی ظاهر متوجه نمی‌شوند. مثلاً تحقیقاتی بوده که علت خستگی‌های کارمندان و خستگی انسان رو بررسی کردند و یکی از چیزهایی که بهش مشکوک شدند و دنبال کردند؛ بحث همین فرکانس نور بوده که آیا این می‌تونه روی ما اثر گذاشته باشه؟ البته اون‌ها در دنیای علم، ذهن رو نمی‌شناسند؛ اون‌ها گفتند که مغز خسته میشه. در نهایت به این نتیجه رسیدند که باید فرکانسش بیست هزار باشه تا ما اون خستگی رو احساس نکنیم؛ در حالی که پنجاه‌ست یا مثلاً در آمریکا که تحقیق کردند؛ اونجا فرکانسش شصته. ولی باید بیست هزار باشه تا یک پیوستگی بیشتری داشته باشه و ما رو دچار خستگی نکنه.

- «**سنسورهای فراذهنی**»: سنسورهای فراذهنی هم اون سنسورهایی‌ست که بعد از اینکه آگاهی دریافت شد؛ عقل می‌خواد روش مانورهای بده.

▪ **عقل پردازشی**: کار پردازش اطلاعات رو انجام میده؛ شامل: عقل تشخیصی، عقل قیاسی و عقل ارزیابی.

- «**عقل تشخیصی**»: روشن، خاموش.
- «**عقل قیاسی**»: روشن یا خاموش؟
- «**عقل ارزیابی**»: روشن بهتر است یا خاموش؟ عقل ارزیابی می‌خواد ارزیابی کنه.

مثلاً یک فتوسل تشخیص میده که الان روزه یا شبه. به‌محض اینکه هوا از یک حدی تاریک‌تر میشه؛ این تشخیص میده که روزه یا شب و بلافاصله چراغ‌ها رو روشن می‌کنه. اون فتوسل قیاس نداره؛ یک تشخیص داره. اما اگر به این فتوسل بگیم که روز بهتر است یا شب؟ می‌گه که اصلاً نه روز برای من معنی میده و نه شب. یک مرغ تشخیص میده که روزه یا شبه؛ یعنی تا مرز قیاس رو میاد جلو. اما اگر ارزش بپرسیم که روز بهتره یا شب؟ می‌گه اصلاً روز چیه و شب چیه که من بخوام قیاس کنم؟ ارزیابی نداره. پس یواش یواش فرق انسان با سایر موجودات مشخص میشه.

▪ **عقل تشریحی:** عقل تشریح و توضیح اطلاعاته. البته هر کدوم از اینها خودشون هم زیرمجموعه دارند و موضوع یک‌خرده از این چیزها مفصل‌تره. اینهایی که داریم توضیح می‌دیم، کل پلان (Plan، طرح) هست که البته به‌صورت مختصر شده‌ست و علاوه بر اینها بخش‌های دیگه‌ای هم وجود داره؛ منتها می‌خواستیم در یک کلیت یک نظر به نفس بندازیم و ببینیم که روی کجا باید کار کنیم و بی‌خود نچسبیم به اون بحث‌هایی که صحبت کردیم.

▪ **عقل اکتشافی:** عقل کشف اطلاعاته؛ یعنی اطلاعاتی که وجود نداشته و ما کشفش می‌کنیم. این خودش قابلیت می‌خواد که ما یک اطلاعاتی رو کشف کنیم و اطلاعات جدیدی رو به دست بیاریم.

▪ **عقل ابداعی:** عقل ابداع اطلاعاته؛ یعنی اطلاعاتی که قبلاً وجود نداشته. در مورد «کشف»، اون اطلاعات قبلاً وجود داشته و ما کشفش کردیم؛ اما در مورد «ابداع»، اطلاعات قبلاً وجود نداشته و ما به وجود آوردیمش. پس این قابلیت می‌خواد. چرا یک حیوان نمی‌تونه یک اطلاعاتی رو کشف کنه یا نمی‌تونه یک چیزی رو ابداع کنه و به وجود بیاره؟ بخاطر اینکه این قابلیت در ما وجود داره.

▪ **عقل چیدمانی:** عقل چیدمان اطلاعاته. یعنی اگر اطلاعات بریده، بریده رو بهش بدیم؛ می‌تونه اونها رو کنار هم چیدمان کنه و فکر بسازه و تفکری ایجاد کنه؛ خالق تفکره. پس این خودش یک بخش خیلی خیلی کوچکی از انسانه. می‌گن انسان موجودی‌ست متفکر. این تازه یکی از سی، چهل نوع عقلی‌ست که ما داریم. همین فقط چیدمان اطلاعات شده.

▪ **عقل گزینشی:** عقل انتخاب اطلاعاته. یعنی ما این قابلیت رو داریم که از بین اطلاعات مختلف، انتخاب و تصمیم‌گیری کنیم. خود تصمیم‌گیری محتاج یک نرم افزاری‌ست که بتونه اطلاعات به‌دست آمده رو با هم بررسی ارزیابی کنه و در نهایت A یا B یا C یا هر چیز دیگری رو انتخاب کنه و تصمیم‌گیری کنه.

▪ **عقل انگیزشی:** یعنی انگیزه‌ای که انسان برای جمع‌آوری اطلاعات می‌خواد. مثلاً یک حیوان، انگیزه‌ای برای اطلاعات نداره؛ ولی در مورد ما یک‌دفعه انگیزشی در ما به وجود

میاد که نیاز به یک عدد و رقمی پیدا می‌کنیم یا نیاز به یک موضوعی پیدا می‌کنیم که از اونجا به بعد لازم بشه بریم دنبالش.

▪ **عقل تجسم‌گر:** عقلی‌ست که می‌تونه اطلاعات رو تجسم ببخشه. مثلاً می‌گیم که می‌خوایم یک خونه بسازیم که دو طبقه باشه، مساحت زمین انقدره پس می‌خوایم سه طبقه باشه و... یعنی عدد رو به تجسم تبدیل می‌کنه. با این اطلاعات چند تا خونه می‌تونه بسازه؟ ببینید چقدر می‌تونیم ما اینجا باهاش بازی کنیم. ما، هم می‌تونیم اون چیزی که قبلاً دیدیم رو تجسم کنیم و هم می‌تونیم چیزی رو که اصلاً تا حالا ندیدیم و وجود خارجی نداره رو تجسم کنیم. حالا این تجسم نادیده، هم می‌تونه هدفمند باشه و هم می‌تونه غیرهدفمند باشه که در این صورت «وهم» هست. وقتی بعضی‌ها در مورد فرق اطلاعات، آگاهی، وهم، خیال و تصور سوال می‌کنند؛ باید بیایم در این بخش‌ها و به جزئیات مفصل‌ترش نگاهی بندازیم تا ببینیم که چطوره.

▪ **عقل تداعی‌گر:** عقلی‌ست که تداعی می‌کنه. مثلاً یک نفر این ساعت رو می‌بینه؛ یاد عموش می‌افته. می‌پرسیم چرا با دیدن این ساعت یاد عموت افتادی؟ می‌گه: «این دو تا بندش مثل چیزی‌ست که در خونه عموم دیدم.» و مثلاً می‌بینید که اصلاً ربطی هم به ساعت نداشت، ولی اون شخص همین‌طور رفت و رفت و از یک چیزی در ساعت، رسید به عمو یا رسید به یک چیز دیگه.

▪ **عقل کاربری:** پس نحوه پیاده کردن اطلاعاته.

▪ **عقل استقرایی:** یعنی از اطلاعات اجزاء به اطلاعات کل رسیدن. استقرا یعنی از قریه، قریه، جزء، جزء، به کل رسیدن. این عقلی‌ست که ما توسط اون، اطلاعات جزء، جزء، رو کنار هم می‌گذاریم و یک‌دفعه نتیجه می‌گیریم که پس این که اینجوری بوده؛ اون اونجوری بوده و... یعنی از اطلاعات اجزاء یک‌دفعه پی به یک اطلاعات کلی می‌بریم.

▪ **عقل استنتاجی:** عقلی‌ست که اگر کلیتی رو بهش بدیم؛ اجزائی رو ازش در میاره بیرون و به اطلاعات اجزاء می‌رسه. آیا همین‌هایی که می‌گیم؛ قابلیت هست یا نه؟

حضار: بله.

استاد: آیا به تفکیک می‌تونیم مورد بررسی قرار بدیم یا نه؟

حضار: بله .

استاد: یعنی اینها قابلیت‌هایی‌ست که به تفکیک معنا میدهند و وقتی جمع میشه از ما یک موجود خاصی می‌سازه.

▪ **عقل آرشیوی:** در واقع عقل آرشیو اطلاعاته. یعنی به آرشیو سپردن، از آرشیو در آوردن.

▪ **عقل برآوردی:** حدس و پیش‌بینی اطلاعاته. چیزی که اینجا دیگه عجیب و غریبه و ما یک‌سری چیزها رو پیش‌بینی می‌کنیم و حدس می‌زنیم و در واقع احتمالاتی پیش میاد که با این احتمالات، اون اطلاعات درست در بیاد.

▪ **عقل تجربی:** عقل دسته‌بندی و نتیجه‌گیری از اطلاعاته. انسان موجودی‌ست که تجربه رو می‌فهمه، هیچ موجودی تجربه رو نمی‌فهمه؛ یعنی پردازش اطلاعات. ما تنها موجودی هستیم که تجربه رو می‌فهمیم.

▪ **عقل بینشی:** عقل ایجاد چارچوب‌های اطلاعاتی‌ست که مثلاً وقتی در مورد بینش‌ها صحبت کردیم، اون هم خودش یک عقل و در واقع نرم افزاری‌ست که یا برنامه‌ریزی شده یا نشده. یعنی یا دارای بینش‌های غلط و در واقع با پکیج‌های اطلاعاتی غلط یا درست هست؛ ولی دیدید که چقدر سرنوشت ساز بود برای ما.

▪ **عقل وجدانی:** وجدان، خودش یک عقله؛ یک نرم افزاره. هر جا گفتیم عقل، یعنی نرم افزار. این هم خدمتتون بگیم که عقل، نرم افزاره. مثلاً در این نرم افزار برنامه‌ریزی شده که اگر اشغال انداختی روی زمین، آنگاه دچار عذاب وجدان شو و شب خوابت نبره یا نه! اصلاً عین خیالت نباشه!

▪ **عقل تدافعی:** اون مادر دوم هم خودش عقله. اون هم یک نرم افزاره که طراحی شده که بتونه ما رو از اضطراب‌های آنی نجات بده. منتها اونجا ما اومدیم به‌عنوان مادر دوم در موردش صحبت کردیم، چون وجه تشابه داشت؛ ولی خودش یک عقله که این عقل رو هم باید بریم در برنامه‌ریزی درستش. همه این نرم افزارها رو دارند؛ ولی برنامه‌ریزی می‌خواد. هدف از این صحبت کردن و هدف از باز کردن نفس، اینه که مثلاً ما ببینیم هر کدوم از این موارد، چه‌جوری باید برنامه‌ریزی بشند. مثلاً من تدافعی چه‌جوریه و چگونه باید برنامه‌ریزی بشه تا این راننده چیزی کم و کسر نداشته باشه.

مثلا ما می‌گیم که دید راننده در شب محدوده، دیدش در مه اینجوریه، اگر مه شد، مه‌شکن رو روشن کن، اگر اینجوری شد، اون کار رو کن؛ اما در مورد راننده وجودمون چی؟ لذا اگر دوستان تونستند تحقیقی در این زمینه داشته باشند، می‌بینید که در تعریف‌هایی که تا امروز از نفس شده؛ همچین راهنمایی برای ما نیامده و فقط نفس رو کوبیدند.

شکر عملی و معرفی درست خلاقیت خداوند از طریق شناخت نفس و استفاده صحیح از نرم‌افزارهای آن:

من در خاتمه یک نتیجه بگیرم و بعد با یک ارتباط به جلسه امروزمون خاتمه بدیم. دیدیم که تا امروز چه تعریف‌هایی از نفس شده؛ در حالی که طراح اشتباه نکرده. آیا طراحی او در مورد مرکب و سرویس و همه مسائلش اشتباه بوده؟ اشتباه نبوده؛ بلکه ما کاربرانی هستیم که بلد نیستیم چطور از این وسیله استفاده کنیم. مثل اینه که ما می‌ریم دستگاه‌ها و ماشین‌ها و ادوات مختلفی رو می‌خریم، نوشته قبل از استفاده حتما دستورالعمل رو مطالعه کنید؛ ولی ما مطالعه نمی‌کنیم و می‌ریم دستگاه رو می‌زنیم به برق بعد و می‌بینیم که برقش روی ۱۱۰ ولت بوده و دستگاه سوخت. ولی توی دستورالعمل نوشته بود که چک کنید برق ۲۲۰ هست یا نه و یا این دستگاه رو با برق منطقه خودتون تنظیمش کنید که ۱۱۰ هست یا ۲۲۰؟

مجموعه آگاهی هستی، آماده بوده؛ ولی ما نگرفتیم. همونطور که مثلا یک ماشین لباسشویی رو دیمی روشن کردیم و زدیم به برق و باهاش کار کردیم و یک‌جا در اُورلود (Overload، بار اضافی) قرار گرفته و به هر حال درب و داغونش کردیم. بنابراین بایستی از نو شناختی داشته باشیم و بدونیم که ماجرا چیه و ما چه کاربرانی هستیم و نفس در چه صورتی میشه نفس لوازمه. مثلا یک‌موقعی شده که یک دستگاهی رو خریدیم و زنگ زدیم به طرف که این دستگاه اصلا به درد نمی‌خوره! اومده گفته چرا به درد نمی‌خوره؟ گفتیم چونکه اینجوریه و اونجوریه. گفته خانم! آقا! این رو باید اینجوری می‌کردی و اونجوری می‌کردی؛ حالا بیا نگاه کن. بعد می‌بینیم که دستگاه اشکالی نداشته، ولی زمانی‌که ما زنگ زدیم؛ گفتیم این دستگاه اصلا به لعنت خدا هم نمی‌ارزه.

پس این نفس در یک‌جایی می‌تونه لوازمه باشه و اینطور باشه و اونطور باشه؛ ولی در یک‌جایی هم می‌تونه خیلی عالی باشه و نشان دهنده شاهکار خلقت باشه.

اگر ما از اون دستگاهی که خریدیم، خوب استفاده کنیم، می‌تونیم به هر کسی که می‌رسیم؛ بهش بگیم که نمی‌دونی چی ساخته! واقعا عالی‌ه و واقعا داره کار من رو راه می‌اندازه. یعنی هم می‌تونیم معرف خوبی برای کمپانی سازنده باشیم؛ هم می‌تونیم بدترین معرف‌ها باشیم. ولی آیا ما درست استفاده کردیم یا نه؟ در اینجا ما می‌تونیم معرف خوبی برای اون قدرت خلاقیت الهی باشیم. بحث شکر، صرفا بحث زبانی نیست، اگر ما معرفی خوبی از این وجود کنیم؛ در واقع این میشه «شکر» و دیگه تشعشعش هم که جای خودش. بحث اینجاست که وقتی ما معرفی خوبی از این وجود می‌کنیم؛ نشون می‌دیم که «او» طراح قادریه. ولی وقتی معرفی بدی داریم، نشون می‌دیم که طراحی خداوند خیلی هم جانانه نبوده. مثلا می‌گیم ببین! اینجا می‌زنه این کار رو می‌کنه، اونجا می‌زنه آدم می‌کشه؛ ولی در واقع کمپانی، اون ماشین رو برای این طراحی نکرده و نساخته که ما بریم باهاش سرقت کنیم یا آدم بکشیم. اگر ما آدم کشتیم؛ تقصیر کمپانی سازنده است؟ نه! تقصیر راننده‌ست. بنابراین نفس شناسی یا شناخت نفس در شناخت هر کدوم از این مواردی‌ست که اینجا به اختصار آوردیم و ان‌شاءالله بعدها مفصل‌تر و بیشتر دنبال می‌کنیم و می‌خوایم ببینیم که اگر ما در مورد هر کدوم از این نرم افزارها اشتباه کنیم؛ چطوری میشه؟ مثل مثلا در مورد بینش که یکی از این عقل‌ها بود؛ برنامه‌ریزی‌ش رو کی انجام میده؟ ما برنامه‌ریزی می‌کنیم. حالا برنامه غلط توش ریختیم و وقتی با مشکل رو به‌رو می‌شیم؛ می‌گیم ای خدا چرا اینطوری؟ چرا اونطوری؟ خلاصه آخر قضیه، ما دیر یا زود، دست از سر خدا بر می‌داریم.

همه رو به خدای بزرگ می‌سپارم، امیدوارم سال خیلی خوبی داشته باشید.



برای دانلود آخرین نسخه جزوات دوره‌های نظام قدیم و نظام جدید،
نوشتاری و بینارها و لایوها، دیدارها به اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه
مراجعه نمایید.



Erfan Keyhani Halgheh



taheriacademy.com

elementary.erfanhalghehacademy.com